

# ORIGINS



روایات دست اول و تکان  
دهنده از روزهای  
واپسین شاه و ماجراهای  
بشت پرده گروگانگیری و  
اسراری که در کتاب  
سولیوان ناگفته مانده  
است .

ترجمه : محمود مشرفی

# HAMILTON JORDAN

ایران در سالهای  
و تحریکات و  
اواخر سال  
گذشته

# بحران

بقلم ها میلتنون جوردن

ترجمه: محمود مشرفی

## اشاره

"بحران" تازه‌ترین اثر مستند درباره وقایع ایران در سالهای پس از انقلاب و ماجراهای پشت پرده، گروگانگیری و تحریکات و توطئه‌های شیطان بزرگ علیه انقلاب اسلامی ایران است که در اواخر سال ۱۹۸۲ در آمریکا چاپ شده و از پرفروش‌ترین کتابهای سال گذشته در آمریکا بشمار می‌آید.

"هامیلتون جوردن" نویسنده این کتاب که در سمت ریاست ستاد کاخ سفید نزدیکترین مشاور و محرم اسرار گارتربوده و از کلیه ماجراهای پشت پرده کاخ سفید اطلاع داشته است در مسائل مربوط به ایران مأموریت‌های محرمانه متعددی از طرف گارترو انجام داده که کلیه آنها را ضمن یادداشت‌های روزانه خود در این کتاب منعکس کرده و بسیاری از مطالب کتاب روایات دست اولی است که فقط شخص نویسنده از آن اطلاع داشته است. نویسنده چون از محارم گارتربوده و در کلیه تصمیمات سطح بالای کاخ سفید مشارکت داشته است ضمن این یادداشت‌ها مطالبی را فاش میکند که معمولاً از اسرار دولتی بشمار می‌آید، و ارزش و اهمیت کتاب و جنجالی که پس از انتشار آن در آمریکا برپا شده بیشتر از این جهت بوده است.

اهمیت این کتاب از نظر ما افشای بسیاری از جریانات پشت پرده و ارتباطات عناصر مرموزی چون قطب‌زاده یا آمریکا‌شپهاست، که در اوج بحران گروگانگیری ملاقات‌های محرمانه‌ای با نویسنده کتاب انجام داده و هامیلتون جوردن ضمن شرح جریان این ملاقات‌های محرمانه از افشای نام وی در متن کتاب خودداری

ناشر ..... انتشارات هفته  
 چاپ ..... مازگرافیک  
 چاپ اول ..... اردیبهشت ۱۳۶۲  
 تیراژ ..... ۲۵۰۰۰  
 شماره ثبت کتابخانه ملی ...  $\frac{۲}{۱۳۶۲/۱/۲۳}$

میکنند، ولی پس از اعدام قطب زاده که دیگر مخفی نگاهداشتن این راز سودی نداشته، آنرا در یک مصاحبه تلویزیونی افشا مینماید. هامیلتون جوردن آخرین مقام رسمی آمریکائی است که با شاه در تماس بوده و در روزهای واپسین عمرش با او ملاقات کرده است. قسمتی از کتاب به شرح احوال شاه در روزهای تبعید و در بدری اختصاص یافته که در جای خود خواندنی و عبرت انگیز است.

بخش مهمی از یادداشت‌های روزانه جوردن به داستان گروگانگیری و ماجراهای پشت پرده آن مربوط میشود که خود نمایانگر درماندگی و بیچارگی آمریکا در این ماجراست. ضمن مطالعه یادداشت‌های روزانه جوردن درمی یابید که گروگانگیری چه بروز گارترو هیئت حاکمه آمریکا آورده و چگونه به اعتراف نویسنده که خود سرپرست برنامه مبارزه انتخاباتی گارترو بوده است سرانجام سرتوشت مبارزات انتخاباتی آمریکا را تعیین کرده است. هامیلتون جوردن برای نوشتن این کتاب به خاطرات و اطلاعات شخصی خود اکتفا نکرده و قبل از تنظیم مطالب کتاب با قریب نود نفر از کسانی که به نحوی از انحاء در جریان مسائل مربوط به ایران بوده اند ملاقات و مصاحبه کرده که صورت اسامی آنها در مقدمه خود نویسنده آمده است.

جوردن با اینکه سعی کرده است چنین وانمود کند که قصد او از نوشتن این کتاب وقایع نگاری و روشن کردن زوایای تاریخ یک دوره بحرانی تاریخ آمریکا بوده، مسائل را از دید یک آمریکائی بررسی میکند و کم و بیش قصد تبرئه رئیس خود گارترو را در گل این ماجرا دارد، ولی در لابلای همین مطالب هم میتوان به حماقت و کج اندیشی آمریکائیه و شخص گارترو در برخورد با مسائل ایران پی برد.

اشتباهات گارترو در برخورد با مسائل ایران که موجب گروگانگیری شد و تداوم این اشتباهات یا توطئه چینی علیه انقلاب اسلامی ایران که ماجرای طبس نمونه بارز آن بود حتی از طرف خود گروگانهای سابق هم مورد حمله و انتقاد قرار گرفته و آخرین قسمت کتاب که صحنه برخورد گارترو با گروگانهای آزاد شده است، (با اینکه جوردن سعی کرده است در نهایت اختصار این صحنه را شرح دهد) خشم و عصبانیت آنها را از سیاست‌های گارترو بخوبی نشان میدهد.

از نظر تاریخی کتاب "بحران" در واقع مکمل کتاب "ماموریت در ایران" و شرح وقایعی است که پس از خروج سولیوان از ایران روی داده و نویسنده کتاب ماموریت در ایران در جریان آن نبوده است. در اشاره به گذشته و اوائل انقلاب ایران هم جوردن مسائل را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار میدهد و جریانات داخلی گاخ سفید و مباحثات جلسات کابینه و شورای امنیت ملی آمریکا را افشا میکند.

قسمتی از مطالب کتاب به مسائل داخلی آمریکا و جریان مبارزات انتخاباتی انگلشور اختصاص یافته که از نظر خواننده ایرانی جالب توجه نیست، بهمین جهت این قسمت از یادداشت‌ها خلاصه و یا بگلی حذف گردیده است.

\* \* \*

با اینکه خوانندگان ضمن مطالعه کتاب خود متوجه بعضی مطالب غرضاً لودنویسند میشوند تذکر چند مورد ضروری بنظر میرسد:

۱- در اشاره به حکومت بازرگان و امیدهایی که آمریکائیه به ایشان بسته بودند، هامیلتون جوردن ادعا میکند که امام خمینی در پاریس وعده داده بودند پس از استقرار جمهوری اسلامی به قم خواهند رفت و به رهبری روحانی ملت خود اکتفا خواهند کرد، در حالیکه این مطلب واقعیت ندارد و امام همواره بر لزوم دخالت روحانیت در سیاست تاکید نموده اند.

۲- نویسنده در موارد متعدد سعی میکند به اعتقادات مذهبی گارتو تکیه کند و او را مردی باخدا و بشردوست معرفی نماید، در حالیکه اعمال گارتو در دوران چهارساله زمامداریش چهره گریه او را به جهاتیان نشان داده و ثابت کرد که ادعاهای او درباره طرفداری از حقوق بشر فریبی بیش نبوده است.

۳- در ماجرای طیس، تجاوز آمریکا در پوشش عملیات نجات برای رهائی عدهای بیگناه معرفی شده، در حالیکه اگر این نقشه تا آخر عملی میشد نه فقط گروگانها نجات نمی یافتند بلکه جان صدها و هزاران انسان بیگناه دیگر هم بخطر می افتاد و گارتو برای حفظ موقعیت خود (و نه نجات گروگانها آنطور که جواردن ادعا میکند) آماده ارتکاب چنین جنایتی شده بود.

۴- جواردن میخواهد شکست مفتضحانه آمریکا را در ماجرای گروگانها پرده پوشی کند و چنین نتیجه گیری نماید که ایران بالاخره از گروگانگیری سودی نبرد، در حالیکه اینطور نیست و بقول امام اشغال لانه جاسوسی آمریکا بمنزله انقلاب دومی بود که ثمرات بسیاری ببار آورد و توطئه های دیگری را علیه انقلاب اسلامی ایران عقیم گذاشت. ۵- در اشاره به وسائل ارتباط جمعی و روزنامه های آمریکا و اروپا جواردن سعی میکند آنها را مستقل و آزاد معرفی نماید، در حالیکه چنین نیست و مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی در غرب، بخصوص آمریکا کاملاً وابسته واکثراً در اختیار صهیونیست ها هستند.

در خاتمه تذکر این نکته را نیز ضروری میدانم که تاکنون ۱۱۱ کتاب در آمریکا درباره مسائل ایران چاپ شده و آمریکائیه ها سعی کرده اند با انتشار این کتابها بار دیگر جای پائی در ایران باز کنند، ولی در این کار موفق نشده اند و امت شهیدپرور ایران هرگز تحت تاثیر انقذات بیگانگان قرار نخواهد گرفت.

## مقدمه نویسنده

"سال ۱۹۸۰ برای من یک سال جهنمی بود... مسئله گروگانها، افغانستان، بحران روابط با شوروی و تعلیق قرارداد محدود ساختن سلاحهای استراتژیک (سالت ۲)، تورم و بیکاری، انتخابات و مبارزه با کندی و ریگان... و بازهم مسئله گروگانها... بحران پشت سر بحران..."

این مطالب را جیمی گارتو روز بیست و دوم ژانویه ۱۹۸۱ هنگامیکه پس از دیدار با ۵۲ گروگان آزاد شده آمریکائی در "ویسبادن" آلمان به آمریکا باز می گشتیم در هواپیما بمن گفت و مرا در اندیشه تنظیم و انتشار یادداشت های مربوط به این سال جهنمی فروبرد...

من مسئولیت های متعدد و متنوعی در دوران حکومت گارتو داشتم ولی با نزدیک شدن سال ۱۹۸۰ این مسئولیت ها با پیش آمد بحران گروگان گیری در ایران و آغاز مبارزات انتخابات ریاست جمهوری بمراتب وسیع تر و سنگین تر شد. من با تجاربی که در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۷۶ داشتم میخواستم فعالیت های خود را در سال ۱۹۸۰ در مبارزه برای تجدید انتخاب گارتو به ریاست جمهوری آمریکا متمرکز کنم، ولی یک سلسله وقایع غیرمترقبه مرا از این هدف منحرف ساخت و بیشتر اوقات من در آخرین سال ریاست جمهوری گارتو صرف تلاش در راه رهائی گروگانها و انجام بعضی ماموریت های ویژه در رابطه با مسائل مربوط به ایران، شاه و گروگانها شد.

آنچه در این کتاب میخوانید مجموعه خاطرات و اطلاعات من از آخرین سال ریاست جمهوری گارتو است، سالی که در آن من مطالب زیادی درباره



آمریکا و جهان آموختم و بازگو کردن آنرا برای همگان مفید میدانم.

برای نوشتن این کتاب من از منابع زیر استفاده کرده‌ام:

۱- یادداشت‌ها و آرشیو شخصی خودم: از روزیکه من رسماً در مسائل مربوط به سیاست خارجی آمریکا درگیر شدم (از ژانویه ۱۹۷۸) یادداشت‌های منظمی از جریان ملاقاتها و مذاکرات و گزارشات اطلاعاتی مربوط به روابط خارجی آمریکا تهیه کرده و در آرشیو شخصی خود نگاهداری می‌نمودم. از دسامبر ۱۹۷۹ که من مستقیماً درگیر مسائل مربوط به گروگانگیری و انتقال شاه به پاناما و بالاخره مذاکرات سری برای رهائی گروگانهای آمریکائی شدم یادداشت‌های بسیار دقیقی دربارهٔ جریان این فعالیتها و ملاقاتها و مذاکرات مربوط به آن برداشتم که مجموع آنها از نظر اهمیت مطالب به مرکز بایگانی اسناد دولتی آمریکا (آرشیو فدرال) سپرده شده است. (این یادداشتها و اسناد هنگام تنظیم مطالب این کتاب مجدداً در اختیار من قرار گرفت).

۲- اسناد رسمی: برای تنظیم و تکمیل قسمت‌هایی از این کتاب علاوه بر یادداشت‌های شخصی خود به اسناد و مدارک دولتی احتیاج داشتم که از طرف مرکز بایگانی اسناد دولتی آمریکا در اختیار من قرار گرفت. این اسناد و گزارشها شامل کلیه گزارشهای رسمی و اطلاعاتی، صورتجلسه‌ها و حتی گزارش ضبط شدهٔ مکالمات تلفنی دربارهٔ مسائل مختلف میباشد.

۳- یادداشت‌های روزانه "الثانور": منشی فعال و باهوش من "الثانور- کانرز" یادداشت‌های روزانهٔ همکاری خود را بامن در کاخ سفید تنظیم کرده بود که نکات بسیار جالب و زنده‌ای از فعالیتها و ملاقاتها و مذاکرات و مکالمات تلفنی روزانهٔ مرا همراه با افکار و عقاید خود درباره‌ی مسائل در آن ضبط کرده است. این یادداشتها نه فقط برای یادآوری صحنه‌ها و لحظه‌های پرهیجانی که در پشت سر نهادهام بسیار مفید و ارزنده بود، بلکه با استفاده از نکات ظریفی که در ضمن این یادداشتها به آنها اشاره شده توانستم روح تازه‌ای به یادداشت‌های شخصی خود از وقایع آخرین سال بحرانی زمامداری کارتر بدهم.

۴- ملاقاتها و مصاحبه‌ها: برای تکمیل اطلاعات شخصی خود در تنظیم مطالب این کتاب باتفاق همکارانم با قریب نود نفر از کسانی که مستقیماً در بعضی از مسائل مطرح شده در این کتاب ارتباط داشتند ملاقات و مصاحبه کردیم. بیش از دو شلث این مصاحبه‌ها حضوری انجام شده و جریان گفتگوها ضبط گردیده است. هریک از مصاحبه‌ها بطور متوسط یکساعت و نیم بطول انجامیده، البته بعضی کمتر از یکساعت و برخی چهار تا پنج ساعت طول کشیده است. با چهل نفر

شخصاً ملاقات و مصاحبه کرده‌ام و بقیه مصاحبه‌ها بوسیله "الیزابت جیسون" و "توم لینی" انجام شده است. در حدود بیست مصاحبه نیز تلفنی صورت گرفته است.

ما سه نفر برای انجام این مصاحبه‌ها و جمع‌آوری اطلاعات لازم چند ماه در مسافرت بودیم. برای ملاقات و مصاحبه با دکتر "زرژ فلاندرن" پزشک معروف فرانسوی متخصص غده که قریب هشت سال شاه را تحت‌نظر داشت به فرانسه رفتم. دکتر فلاندرن پس از تشخیص سرطان لنفاوی شاه بمدت شش سال هرچند هفته یکبار مخزومه به تهران مسافرت میکرد و بکمک آخرین داروها رشد سرطان لنفاوی شاه را تحت کنترل درآورده بود. ملاقات و مصاحبه من با دکتر فلاندرن اسرار تازه‌ای از تاثیر این بیماری در روحیهٔ شاه و پیامدهای سیاسی آن را برای من آشکار ساخت.

برای ملاقات با اردشیر زاهدی آخرین سفیر شاه در آمریکا و داماد سابق او به مونترئو (سوئیس) رفتم. با اینکه با قرار ملاقات قبلی به این سفر رفته بودم اردشیر زاهدی بعداً تغییر عقیده داد و در سوئیس از ملاقات و مصاحبه بامن خودداری کرد.

یکی از طولانی‌ترین ملاقات‌های من با ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران بود. در این ملاقات که در حدود پنج ساعت بطول انجامید سولیوان علاوه بر آنچه قبلاً در کتاب خاطرات خود نوشته مطالبی بامن درمیان گذاشت و رویهم‌رفته لحن تند و انتقادآمیزی دربارهٔ سیاست‌های آمریکا در ایران داشت. ما همچنین توانستیم با بعضی از مقامات سابق ایران که هریک نقش مهمی در جریان وقایع اخیر آنکشور و مسیر بحران روابط ایران و آمریکا بازی کرده‌اند ملاقات و مصاحبه کنیم، ولی این اشخاص به دلایل قانع‌کننده بشرطی حاضر به انجام ملاقات و مصاحبه شدند که نامشان فاش نشود. چند تن از مقامات رسمی حکومت فعلی آمریکا هم بدلائل سیاسی از ما خواستند که بدون ذکر نامشان از اطلاعاتشان استفاده کنیم.

اما اعضای خانوادهٔ شاه و بعضی از دوستان و همکاران نزدیک وی تقاضای ملاقات و مصاحبهٔ ما را با قاطعیت رد کردند. "بوب آرماتو" مشاور و سخنگوی آمریکائی شاه در آخرین ماه‌های حیات او بما گفت که باعتقاد اعضای خانواده و بستگان نزدیک شاه کسی که با کارتر همکاری کرده و در حکومت او سمتی داشته نمیتواند دربارهٔ ایران کتاب بیطرفانه‌ای بنویسد! نامه‌ای که اشرف خواهر شاه در پاسخ تقاضای ملاقات من نوشت تا حدی این گفتهٔ آرماتو را تایید مینماید.

WILLIAM MILLER ویلیام میلر  
 وزیر خزانه‌داری سابق آمریکا  
 EDMUND MUSKIE اد موند ماسکی  
 وزیر خارجه سابق آمریکا  
 ZBIGNIEW BRZEZINSKI زبگنیو برژینسکی  
 مشاور پیشین امنیت ملی آمریکا  
 STANFIELD TURNER استانفیلد ترنر  
 رئیس پیشین سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)  
 GENERAL OMAR TORRIJOS ژنرال عمر تورریخوس  
 رهبر نظامی پیشین پاناما  
 KURT WALDHEIM کورت والدهایم  
 دبیرکل سابق سازمان ملل متحد  
 WILLIAM SULLIVAN ویلیام سولیوان  
 سفیر سابق آمریکا در ایران  
 AMBLER MOSS آمبرلر موس  
 سفیر سابق آمریکا در پاناما  
 GENERAL DAVID JONES ژنرال دیوید جونز  
 رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا  
 Dr. GEORGES FLANDRIN دکتر ژرژ فلاندرین  
 پزشک فرانسوی شاه  
 Dr. ADAN RIOS دکتر آدان ریوس  
 پزشک پانامائی مامور مراقبت از شاه  
 COLONEL ANTONIO NORIEGA سرهنگ آنتونیو نوریگا  
 رئیس گارد محافظین شاه در پاناما  
 WILLIAM SCHWARTZ ویلیام شوارتز  
 سفیر آمریکا در باهاما هنگام اقامت شاه در این جزیره  
 RAFI AHMAD رفیع احمد  
 رئیس دفتر دبیرکل سازمان ملل متحد  
 COLONEL MIMS AULTMAN سرهنگ میمس آلتمان  
 پزشک بیمارستان نظامی آمریکا در پاناما

اشرف در نامه خود برای من از عبارتی که خود من در نامه‌ای بکار برده بودم استفاده کرده و نوشته بود "همانطوریکه خودتان هم توجه کرده‌اید من و شما این دوره از تاریخ ایران را از دو دیدگاه کاملاً متفاوت می‌نگریم و عقاید ما درباره سیاست‌ها و تصمیماتی که چنین نتایجی به بار آورد بکلی باهم مغایر است. در چنین شرایطی من ملاقات و مصاحبه با شما را مفید فایده‌ای نمی‌دانم، ولی با کمال اشتیاق منتظر نتیجه تحقیقات شما و انتشار کتابتان هستم تا درجه دقت و بی‌نظری شما را پس از ملاحظه و مطالعه آن ارزیابی کنم".

باوجود خودداری اعضای خانواده، شاه و همکاران نزدیک او از ملاقات و مصاحبه با من، منابع و اطلاعات زیادی برای پی بردن به روحیات وی و جریان وقایع مربوط به آخرین سال سلطنت او در اختیار داشتم و درباره دوران زندگی در تبعید وی هم اطلاعاتی از کسانی که از نزدیک ناظر احوال او بوده‌اند کسب کردم که در شرح احوال ماههای آخر زندگی او در این کتاب آورده‌ام.

برای اطلاع از افکار و عقاید خود شاه و یکی از نزدیکترین کسان او که پرنسس اشرف خواهر وی میباشد من کتاب خود شاه تحت عنوان "پاسخ به تاریخ" و کتاب اشرف زیر عنوان "چهره‌ها در آینه" را هم بدقت مطالعه کردم. هر دو کتاب این فکر را در خواننده‌القاء میکنند که مسئول آنچه بر سر شاه و ایران آمده فقط شخص کارتر بوده است!

اسامی عده‌ای از کسانی که برای نگارش این کتاب با آنها ملاقات و مصاحبه شده بشرح زیر است:

JIMMY CARTER جیمی کارتر

رئیس جمهوری پیشین آمریکا

WALTER MONDALE والتر ماندیل

معاون رئیس جمهوری سابق آمریکا

ROSALYNN CARTER روزالین کارتر

همسر رئیس جمهوری پیشین آمریکا

CYPRIUS VANCE سایروس ونس

وزیر امور خارجه سابق آمریکا

HAROLD BROWN هارولد براون

وزیر دفاع پیشین آمریکا

GEORGE ANDRUS گئورج اندروس

وزیر کشور پیشین آمریکا

GABRIEL LEWIS                      گابریل لوئیس  
 سفیر سابق پاناما در آمریکا و دوست نزدیک ژنرال توریحوس  
 JOSE MARTINEZ (CHU-CHU)              خوزه مارتینز (چوچو)  
 مترجم و محافظ شخصی ژنرال توریحوس  
 TONY MAY                              تونی می  
 معلم تنیس فرج در پاناما  
 FRANCIS MUHEIM                      فرانسیس موهیم  
 دیپلمات سوئیس  
 DAVID NEWSOM                      دیوید نیوسام  
 معاون سابق وزارت خارجه آمریکا  
 JODY POWELL                      جودی پاول  
 سخنگوی مطبوعاتی پرزیدنت گارتر  
 HENRY PRECHT                      هنری پرشت  
 رئیس قسمت ایران در وزارت خارجه آمریکا  
 ARNIE RAPHEL                      آرنی رافل  
 مشاور سابق وزیر خارجه آمریکا  
 MARCEL SALIMAN                      مارسل سالیمان  
 مشاور سیاسی ژنرال توریحوس  
 PIERPE SALINGER                      پیر سالینجر  
 خبرنگار معروف آمریکائی که ماجرای گروگانگیری را قدم بقدم دنبال میکرد  
 HAL SAUNDERS                      هال ساندرس  
 یکی از معاونین وزارت خارجه آمریکا  
 COLONEL CHALES SCOTT                      سرهنگ چارلز اسکات  
 گروگان سابق  
 DALYS VARGAS                      دالیس وارگاس  
 منشی پانامائی شاه  
 JOSE SOSA                              خوزه سوزا  
 مدیر امور جزیره کونتا دورا  
 RALPH TUPSI                      رالف تورسی  
 مدیر هتل و گازینوی کونتا دورا

COLONEL CHARLES BECKWITH              سرهنگ چارلز بگویت  
 فرمانده کماندوهای آمریکائی مامور عملیات طبس  
 CHRISTIAN BOURGUET                      کریستیان بورگه  
 وکیل فرانسوی دولت ایران  
 HECTOR VILLALON                      هکتور ویلا لون  
 بازرگان آرژانتینی واسطه در کار گروگانها  
 EDWARD BRUNNER                      ادوارد بروئر  
 رئیس اداره دوم سیاسی دولت سوئیس  
 SUSAN CLOUGH                      سوزان کلاف  
 منشی خصوصی گارتر  
 WARREN CHRISTOPHER                      وارن کریستوفر  
 معاون پیشین وزارت خارجه آمریکا  
 RICHARD COTTAM                      ریچارد کاتم  
 استاد دانشگاه پیتسبورگ و کارشناس برجسته امور ایران  
 LLOYD CUTLER                      لوید کاتلر  
 مشاور حقوقی پرزیدنت گارتر  
 ELEANOR CONNORS                      الئانور کانرز  
 منشی دفتر ریاست ستاد کاخ سفید  
 Dr. CARLOS GARCIA                      دکتر کارلوس گارسیا  
 پزشک مخصوص و دوست محرم ژنرال توریحوس  
 ROPY GONZALES                      روری گونزالس  
 بازرگان پانامائی و دوست و مشاور ژنرال توریحوس  
 Dr. JEANE HESTER                      دکتر جین هستر  
 پزشک آمریکائی مامور مراقبت از شاه در پاناما  
 WADE ISHIMOTO                      وید - ایشیموتو  
 عضو گروه نجات گروگانهای آمریکائی  
 SHELDON KRYS                      شلدون کریس  
 رابط کاخ سفید و خانواده گروگانها  
 BRUCE LAINGEN                      بروس لینگن  
 کاردار سابق سفارت آمریکا در ایران



## پیشخدمت پانامائی شاه

در تنظیم و نگارش این کتاب از همکاری صمیمانه عدهٔ زیاد دیگری نیز برخوردار بوده‌ام که از آنجمله باید مخصوصاً به کارکنان بایگانی ریاست‌جمهوری مدیر و مسئولان دانشگاه "اموری" و محققین این دانشگاه که مستقیماً در انجام ملاقاتها و مصاحبه‌ها مشارکت داشتند و همچنین دکتر ریچارد هاموندس که قسمت مربوط به بیماری شاه را در این کتاب دقیقاً مطالعه و مرا راهنمایی نمود و بالاخره موسسه "پونتام" که نهایت دقت و مراقبت را در انتشار این کتاب بعمل آورد اشاره کنم. در تنظیم و انتشار این کتاب بصورتی که ملاحظه میکنید بیش از همه مدیون زحمات خانم "فیتسیل" سردبیر موسسه پونتام هستم که بدون تشویق و دقت و مراقبت مداوم او در کار این نویسنده تازه‌کار شاید هرگز توفیق انتشار "بحران" نصیب من نمیشد...

هامیلتون جوردن  
لاورنسویل (جرجیا)

## بجای پیشگفتار

از یادداشت‌های روز آغاز ریاست‌جمهوری ریگان:

بیستم ژانویه ۱۹۸۱ (چهارشنبه ۳۰ دی ۱۳۵۹)

ساعت یازده و ۴۰ دقیقه صبح بود. تا چند دقیقه دیگر رونالد ریگان رسماً با ادای سوگند دوران ریاست‌جمهوری خود را آغاز میکرد. ولی آنچه بیشتر برای من اهمیت داشت این بود که ازین پس دیگر جیمی کارتر رئیس‌جمهوری آمریکا نبود. بیش از یکسال تلاش ما برای رهائی گروگانهای آمریکائی در ایران به نتیجه نرسید، ولی در این بیست دقیقه آخر دوران ریاست‌جمهوری کارتر امید پایان بخشیدن به این کابوس از هر زمان دیگری بیشتر بود. تمام اوقات شبانه روز ما در آخرین روزهای ریاست‌جمهوری کارتر صرف حل این مسئله شد و اکنون برای وصول خبر پرواز گروگانها از تهران دقیقه‌شماری، بلکه ثانیه‌شماری میکردیم. محوطه‌ای در طبقه همکف کاخ سفید که به "اطاق وضعیت" معروف است بهترین و مدرن‌ترین وسائل ارتباطی جهان را دارد. در حالیکه دو گوشی تلفن را به دو گوش خود گرفته بودم چشمانم در روی دیوار بین صفحه تلویزیون که تشریفات آغاز ریاست‌جمهوری ریگان را گزارش میکرد و ساعت دیواری که گذشت ثانیه‌ها و دقیقه‌ها را نشان میداد در گردش بود. در کنار من در اطاق وضعیت، سروان "گاری سیک" از اعضای دفتر شورای امنیت ملی و کارشناس امور خاورمیانه "الثانور کونرز" منشی من طی چهارسال گذشته و "جرالد راشون" مشاور مطبوعاتی رئیس‌جمهوری و دوست صمیمی من در انتظار پایان کار و حرکت بسوی پایگاه

هوآئی "آندروز" بودند تا باتفاق همراه جیمی کارتر که از ظهر بعد رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا خوانده میشد بطرف "جورجیا" حرکت کنیم.

یکی از تلفن‌ها من و سروان گاری سیک را به اتومبیل حامل پرزیدنت کارتر و رئیس‌جمهوری منتخب (ریگان) مربوط میساخت و خط تلفنی دیگر به مرکز اطلاعات که در تماس دائم با تهران بود متصل میشد. چند دقیقه قبل خبر دادند که گروگانها سوار بر دو هواپیمای الجزایری آماده پرواز از تهران هستند. قلب من بشدت می‌زد و همه آرزوی من در این لحظه این بود که این دو هواپیما قبل از ظهر و پیش از فرارسیدن لحظه پایان ریاست‌جمهوری کارتر فرودگاه تهران را ترک کنند.

پس از چهارده ماه که چون کابوس بر ما گذشت اینک کارتر در انتظار فرا رسیدن یک لحظه شیرین در آخرین دقائق ریاست‌جمهوری خود بود. در این لحظات واپسین تنها خبر قطعی رهائی و پرواز گروگانها از ایران بود که میتوانست خنده همیشه اوائل دوران ریاست‌جمهوریش را به چهره عبوس و خسته او بازگرداند.

ایراتور کاخ سفید که چند دقیقه قبل تلفن رئیس‌جمهوری را به اطاق وضعیت وصل کرده بود دوباره گفت "آقای جوردن، پرزیدنت کارتر میخواهند باشما صحبت کنند".

و لحظه‌ای بعد صدای رئیس‌جمهوری بگوשמ رسید که می‌رسید "خبر تازه‌ای نرسیده است؟"

در پاسخ گفتم "آخرین خبر ما اینست که هواپیماها آماده پرواز هستند". کارتر با صدای خسته‌ای گفت "اینکه خبر تازه‌ای نیست. پنج دقیقه پیش هم همین را گفتید".

پاسخ دادم "متاسفانه هنوز اطلاع بیشتری دریافت نکرده‌ایم".

کارتر گفت پس از رسیدن اتومبیل به محل انجام مراسم سوگند ریاست‌جمهوری ریگان هم تماس خودمان را با او قطع نکنیم. او یکی از همراهان خود "فیل وایز" را مأمور حفظ تماسها ما کرده بود تا بمحض وصول خبر پرواز هواپیماهای حامل گروگانها از تهران موضوع را در جریان انجام مراسم سوگند با اطلاع وی برساند.

پس از آنکه رئیس‌جمهوری تلفن را قطع کرد در نظر خود مجسم می‌کردم که

تا چند دقیقه دیگر خبر پرواز گروگانها را از مرکز اطلاعات دریافت خواهم کرد. و جریان را به "فیل وایز" گزارش خواهم داد و او هم بلافاصله یادداشتی برای پرزیدنت کارتر خواهد فرستاد و او در آخرین لحظات دوران ریاست‌جمهوریش، پیش از اینکه ریگان به ادای سوگند ریاست‌جمهوری بپردازد از جای خود بلند خواهد شد و این خبر خوش را از پشت میکروفون با اطلاع رئیس‌جمهوری آینده و ملت آمریکا خواهد رساند...

رشته افکار مرا تصویر صفحه تلویزیون که رسیدن اتومبیل حامل کارتر و ریگان را به مقابل بنای کنگره نشان میداد قطع کرد. دیگر فرصت زیادی باقی نمانده بود. با مرکز اطلاعات تماس گرفتم و پرسیدم "آقایان خبر تازه‌ای هست؟" افسر مرکز اطلاعات پاسخ داد "نه آقای جوردن، هنوز هواپیماها پرواز نکرده‌اند. ما هم باندازه شما علاقمندیم که قبل از انجام مراسم این خبر را بگوئید پرزیدنت کارتر برسانیم. بمحض دریافت خبر از تهران شما را در جریان خواهیم گذاشت..."

تشکر کردم و گفتم هر لحظه منتظر رسیدن این خبر خوش هستم. الثانور گفت "هاملتون چند دقیقه بیشتر به ساعت ۱۲ ظهر نمانده است، ما باید تا بحال کاخ سفید را ترک می‌کردیم. الان کارکنان دفتر ریگان سر می‌رسند و صحیح نیست که ما هنوز اینجا باشیم".

گفتم "الی... برای من مهم نیست که آدمهای ریگان از دیدن من در اینجا خوششان بیاید یا نیاید. من تا آخرین لحظه که مراسم سوگند تمام بشود در اینجا خواهم ماند تا شاید خبری از تهران برسد و با اطلاع کارتر برسانم". در این موقع دوباره ایراتور کاخ سفید گفت پرزیدنت کارتر میخواهد با شما صحبت کند. کارتر از داخل ساختمان کنگره با صدای آهسته‌ای صحبت میکرد و میگفت "ما الان داریم برای انجام مراسم تحلیف حرکت میکنیم هیچ خبر تازه‌ای نیست؟". دوباره با مرکز اطلاعات تماس گرفتم. جواب منفی بود و در حالیکه نمیتوانستم تاجر و لرزش صدای خود را کتمان کنم گفتم "متاسفانه نه آقای رئیس‌جمهور!"

این آخرین باری بود که من با کارتر در مقام ریاست‌جمهوری صحبت کردم. چشمهایم به صفحه تلویزیون بود که جریان مراسم آغاز ریاست‌جمهوری ریگان را نشان میداد. ساعت درست ۱۲ را نشان میداد که ابتدا جرج بوش بعنوان

معاون رئیس‌جمهوری و سپس رونالد ریگان بعنوان رئیس‌جمهوری جدید شروع به ادای سوگند کردند.

حالت مغروقی را داشتم که امید نجات را از دست داده است. دوربین تلویزیون در حین انجام مراسم تحلیف از طرف ریگان، روی صورت کارتر متمرکز شد. کارتر چشمانش را بسته بود و معلوم نبود که از شدت خستگی چشمهایش را بسته یا دارد دعا میکند. رنگش پریده و صورتش پرچین و چروک بود و آثار خستگی و بیخوابی چند روزه کاملاً در چهره‌اش خوانده میشد. گوشی تلفن‌ها را بی‌اختیار بگوش‌های خود فشار میدادم تا شاید در آخرین لحظه خبری برسد، ولی هیچ خبری نیامد و ریگان با جمله "... و امیدوارم که خداوند یار و یاور من باشد" سوگند خود را به اتمام رساند.

... دیگر همه چیز تمام شده بود: کار انتقال قدرت انجام یافت. رونالد ریگان رئیس‌جمهوری آمریکا شد و کارتر دیگر یک رئیس‌جمهوری سابق بیش نبود... و گروگانها همچنان در هواپیماهای الجزایری منتظر اجازه پرواز از تهران بودند.

یکشنبه ۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸)

از روز جمعه که واشنگتن را برای گذراندن چند روز تعطیل آخر هفته ترک کردم در شرق "مریلند" در خانه یکی از دوستان رئیس‌جمهوری بنام "نیت - لاندو" بودیم. "تیم اسمیت" و "فین چم" دوتن از مشاورین انتخاباتی پرزیدنت کارتر هم در این سفر همراه من بودند و هدف ما از این مسافرت بیش از گذراندن تعطیلات آخر هفته بررسی و مطالعه برنامه مبارزه انتخاباتی رئیس‌جمهوری بود. روز یکشنبه هم قرار بود ادوارد کندی در یک مصاحبه تلویزیونی تصمیم خود را درباره شرکت در مبارزات انتخاباتی آینده اعلام کند. این موضوع برای ما خیلی اهمیت داشت، زیرا در صورت شرکت وی در این مبارزه کار ما خیلی دشوارتر میشد و می‌بایست قبل از شروع دور نهائی مبارزات انتخاباتی با کاندیدای حزب رقیب، در داخل حزب دمکرات با یک رقیب جدی و خطرناک دست به مبارزه بزنیم.

کندی تصمیم خود را به شرکت در مبارزات انتخاباتی تصریح نکرد ولی این مصاحبه مقدمه‌ای برای آغاز این مبارزه بود. اما مصاحبه او بقدری بد و افتضاح بود که بسیاری از دوستان ضمن تلفن به من تبریک میگفتند. بعد از مذاکراتی با دوستان درباره هزینه مبارزات انتخاباتی آینده و ردوبدل کردن جوک‌هایی درباره مصاحبه کندی دیروقت به رختخواب رفتیم تا برای مراجعت به واشنگتن در صبح روز بعد آماده شویم.

ساعت چهار و نیم صبح تلفن اطاق من زنگ زد. در حدود یک دقیقه طول کشید تا با صدای زنگ‌های مکرر تلفن از خواب بیدار شوم و بیاد بیاورم که در کجا هستم. در تاریکی بدنبال کلید چراغ و سپس تلفن گشتم تا اینکه توانستم گوشی را بردارم.

صدائی از گوشی تلفن گفت "آقای جوردن، من افسر نگهبان اطاق وضعیت کاخ سفید هستم. عذر می‌خواهم که در این وقت شب شما را بیدار می‌کنم. ما خبر داده‌اند که سفارت آمریکا در تهران از طرف عده‌ای اشغال شده و کارکنان سفارت به اسارت گرفته شده‌اند..."

گفتم "خدای من... آیا کسی هم زخمی شده یا کسی گشته شده است؟..." افسر نگهبان جواب داد "تا آنجائیکه ما میدانیم نه... ولی هنوز اطلاعات کاملی در دست نداریم و بمحض اینکه خبر تازه‌ای برسد شما را در جریان خواهیم گذاشت."

پرسیدم "آیا رئیس‌جمهوری هم از این موضوع مطلع شده است؟" پاسخ دادند که قبل از تلفن به من، رئیس‌جمهوری بوسیله سائروس ونس وزیر امور خارجه از جریان اطلاع یافته است.

وقتی گوشی تلفن را بزمین گذاشتم مدتی مبهوت و متحیر بودم. پیش خود گفتم اگر این کار جدی باشد معنی آن اینست که ما با ایران در حال جنگ هستیم، و اگر کار به جاهای باریک بکشد تاثیر آن در مبارزات انتخاباتی ما چه خواهد بود؟

در این افکار بودم که تلفن دوباره زنگ زد. ایندفعه "فیل وایز" منشی مخصوص رئیس‌جمهوری بود که همیشه همراه او به مسافرت میرفت. وایز که از "کمپ دیوید" تلفن میکرد هیجان‌زده گفت آیا از وقایع تهران خبرداری؟ گفتم چند دقیقه پیش اطلاع یافته‌ام و الان هم راجع به آن فکر می‌کنم. وایز گفت فکر نمیکنی رئیس‌جمهوری باید فوراً به واشنگتن مراجعت کند؟ گفتم بعقیده من بهتر است چند ساعت تأمل کنیم چون این امید هست که مثل وقایع ماه فوریه گذشته با دخالت دولت ایران کار فیصله یابد و گروگانها آزاد شوند.

بعد از این مکالمه تلفنی، با آمیدی که به خود تلقین میکردم دوباره به خواب رفتم. ساعت شش و ربع با تلفن دیگری از خواب پریدم. تلفن باز هم از اطاق وضعیت کاخ سفید بود. آخرین خبر این بود که با "بروس لینگن" کاردار سفارت که هنگام وقوع حادثه در وزارت خارجه ایران بوده تماس حاصل شده و او اطلاعات بیشتری درباره جریان اشغال سفارت داده است. همین تماس و اینکه کاردار ما بدست اشغال‌کنندگان سفارت نیفتاده خبر خوبی بود و باز هم بخود نوید دادم که شاید راه حل سریعی برای رفع این گرفتاری پیدا شود.

دوشنبه ۵ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۴ آبان ۱۳۵۸)

اخبار رادیوی اتومبیلی که با آن به واشنگتن مراجعت میکردیم فقط مربوط به خبرهای تهران و گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا بود. مصاحبه ادوارد کندی بکلی تحت‌الشعاع این خبر قرار گرفته و اثر خود را از دست داده بود.

ساعت هفت و نیم صبح به کاخ سفید رسیدم و تا ساعت هشت و نیم که بقرار معمول جلسهای با اعضای ستاد کاخ سفید تشکیل میدادم به بررسی گزارش‌های روزانه پرداختم. ساعت ده صبح هم باتفاق والتر ماندیل معاون ریاست‌جمهوری و چند تن از مشاوران رئیس‌جمهوری جلسهای در دفتر پرزیدنت کارتر داشتیم. در این جلسه مذاکرات ما بطور طبیعی در اطراف دو موضوع مهم دور میزد: وقایع تهران و مصاحبه شب گذشته ادوارد کندی. درباره مصاحبه کندی همه متفق‌القول بودند که او شانس موفقیت خود را در مبارزات انتخاباتی کاهش داده است، ولی درباره وقایع تهران نظرها متفاوت بود. من براساس نظریات خوش‌بینانه خود گفتم "فراموش نکنید که نظیر همین واقعه در ماه فوریه گذشته در تهران اتفاق افتاد و سفیر و کارکنان سفارت با دخالت دولت ایران آزاد شدند. حالا هم ما با نخست‌وزیر بازرگان و وزیر خارجه ابراهیم یزدی در تماس هستیم و امیدواریم با حسن‌نیت و تلاش آنها مشکل هرچه‌زودتر حل شود."

سه‌شنبه ۶ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۵ آبان ۱۳۵۸)

ساعت شش صبح طبق معمول همه‌روزه با صدای زنگ تلفن اهراتور کاخ سفید از خواب بلند شدم و پس از آنکه قهوه‌ای برای خودم درست کردم به برنامه کار روزانه‌ام که هر روز قبل از تعطیل کار "التانور" در جیب من میگذاشت نگاه کردم. یکی از مطالبی که امروز قرار بود اعلام شود موضوع مناظره تلویزیونی کارتر و کندی بود که اولین مناظره از نوع خود بین کاندیداهای ریاست‌جمهوری از یک حزب بشمار میرفت.

اما آنچه بیشتر فکر من، و همه را بخود مشغول داشته بود ادامه گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران بود. قبل از حرکت بطرف کاخ سفید برنامه اخبار کانال‌های تلویزیونی را یکی پس از دیگری مرور کردم. خبر اول گزارش‌های

تهران و جریان تظاهرات ضد آمریکائی در برابر سفارت آمریکا بود. ولی خبر مهمتر از نظر من گزارش‌های مربوط به استعفای دولت بازرگان بود که در لابلای اخبار مربوط به گروگانگیری گفته میشد. دولت بازرگان ظاهراً بعزت اعتراض به اشغال سفارت آمریکا استعفا کرده بود و استعفای او برای ما خبر خیلی بدی بود. زیرا این بازرگان بود که در نوبه گذشته با تلاش و پیگیری به اشغال اولیه سفارت ما خاتمه داد و ایندفعه هم ما برای حل مشکلی که پیش آمده بود به او امید بسته بودیم. تماس ما با سفارت‌مان قطع شده بود و با استعفای دولت بازرگان معلوم نبود که با چه کسی باید طرف صحبت بشویم؟

باز هم تلفن زنگ زد. ایندفعه "فیل وایز" منشی مخصوص رئیس‌جمهوری بود که میگفت پرزیدنت کارتر ساعت هشت صبح جلسه‌ای دارد که من هم باید در آن حضور پیدا کنم. پرسیدم موضوع جلسه چیست. وایز گفت "ایران".

به پارکینگ کاخ سفید تلفن کردم و گفتم اتومبیل مرا فوراً بفرستند و در این فاصله با عجله لباس پوشیدم. در صندلی پشت اتومبیل طبق معمول روزنامه‌های "نیویورک تایمز" و "واشنگتن پست" همانروز را گذاشته بودند. اخبار مربوط به ایران قسمت اعظم صفحات اول هر دو روزنامه را اشغال کرده بود و سرمقاله‌ها و تفسیرها هم بیشتر مربوط به وقایع تهران بود. یک لحظه پیش خود اندیشیدم "آیا ایران ویشام کارتر خواهد شد؟"

منظره مقابل در ورودی کاخ سفید این اندیشه مرا تقویت می‌کرد. اتومبیل‌های حامل فرستنده‌های سیار تلویزیونی از هر سه شبکه سراسری آمریکا در اطراف کاخ سفید توقف کرده و آماده پخش گزارش‌های خبری بودند. جمعیت خبرنگاران هم در اطراف کاخ موج می‌زد. من هرگز در این ساعت صبح چنین اجتماعی از نمایندگان وسائل ارتباط جمعی در اطراف کاخ سفید ندیده بودم. این خود نشانه‌ای از حساسیت موضوع و توجه افکار عمومی به بحران ایران بود.

من به راننده خود دستور دادم از در پشت وارد کاخ سفید بشود تا مجبور به گفتگو با خبرنگاران نشوم. در فرصت کمی که داشتم کیف دستی خود را در دفتر کارم گذاشته بطرف اطاق کابینه که قرار بود جلسه در آنجا تشکیل شود حرکت کردم. منشی زهروزنگ من الثانور که در دوره چهار رئیس‌جمهوری گذشته در کاخ سفید خدمت کرده و بار بسیاری از مشکلات را از دوش من برمیداشت با قدم‌های سریع بدنبال من راه افتاده و تا درب اطاق کابینه تلفن‌ها و پیغام‌های لازم را با اطلاع من رساند و با همان قدم‌های سریع مراجعت کرد.

اطاق کابینه اطاق مستطیل شکل درازی است که با دو در به قسمت‌های دیگر کاخ سفید مربوط میشود. بین اطاق کابینه و دفتر بیضی شکل ریاست‌جمهوری فقط یک اطاق فاصله است که معمولاً کسانی که منتظر ملاقات با رئیس‌جمهوری هستند در آنجا می‌نشینند. میز بزرگ دراز و قهوه‌ای رنگی در وسط اطاق قرار گرفته و در اطراف آن صندلی‌هایی یا روبه چرمی که اسامی هریک از اعضای کابینه با پلاک برنز روی هر کدام از آنها نوشته شده قرار گرفته است. هریک از اعضای دولت که بهر دلیل از کابینه خارج میشوند میتوانند صندلی خود را نیز بعنوان یادبودی از دوران خدمت خود در دولت آمریکا به خانه خود ببرند و همیشه تعدادی صندلی آماده برای وزیران جدید کابینه در انبار کاخ وجود دارد. صندلی رئیس‌جمهوری کمی بلندتر از دیگران است و در وسط میز قرار گرفته صندلی‌های وزیران به ترتیب تاریخ تاسیس هریک از وزارتخانه‌ها در اطراف میز چیده شده است.

در کاخ سفید تابلوهایی از هریک از روسای جمهوری گذشته وجود دارد و هر رئیس‌جمهوری میتواند فقط تابلوهای روسای جمهوری محبوب و مورد علاقه خود را در اطاق کابینه نصب نماید. پرزیدنت کارتر تابلوی سه رئیس‌جمهور محبوب خود "توماس جفرسون" و "آبراهام لینکلن" و "هاری شروین" را در اطاق کابینه نصب کرده بود که اولی را بخاطر دانائی، دومی را بخاطر شفقت و انسانیت و سومی را بخاطر شجاعت، دوست میداشت.

وقتیکه من وارد اطاق شدم والتر ماندیل معاون ریاست‌جمهوری، هارولد براون وزیر دفاع، سایروس ونس وزیر خارجه، برژینسکی مشاور امنیت ملی، جودی پاول سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید و "دیوید نیوسام" و "گاری سیک" دستیاران ونس و برژینسکی در اطاق کابینه بودند و سایروس ونس آخرین گزارش‌های مربوط به ایران را در اختیار سایرین میگذاشت.

راس ساعت هشت پرزیدنت کارتر در حالیکه یکدسته یادداشت و انبوهی گزارش‌های تلگرافی در دست داشت با قدم‌های تند وارد اطاق شد و بمحض اینکه در جای خود نشست روبه ونس کرده و با قیافه‌ای جدی از او خواست آخرین گزارش‌های مربوط به وضع گروگانها را با اطلاع اعضای کابینه برساند.

هارولد براون (وزیر دفاع) در روی یادداشت خود جمله‌ای نوشت و در مقابل من گذاشت. براون نوشته بود "من منتظرم رئیس‌جمهوری خطاب به همه ما بگوید من به شما گفته بودم که چنین وضعی پیش خواهد آمد!"



من هم با هارولد هم عقیده بودم و فکر میکردم رئیس‌جمهوری همه ما را بخاطر سعی در تخفیف نگرانی‌هایش هنگام اجازه مسافرت شاه به آمریکا ملامت خواهد کرد. کمتر از سه هفته قبل از تشکیل این جلسه ما تقریباً با همین گروه در همین اطاق درباره موضوع مسافرت شاه به آمریکا برای معالجه بیماری خود بحث میکردیم و کارتر تنها کسی بود که از عواقب این مسافرت ابراز نگرانی میکرد.

\*\*\*

ما در همین اطاق طی یکسال گذشته بارها و بارها درباره مسائل مربوط به ایران و شاه گفتگو کرده بودیم.

در نوامبر سال ۱۹۷۸ (آبان و آذر ۱۳۵۷) دیگر مسلم شده بود که رژیم شاه را نمیتوان برسر پا نگاهداشت. خطر جدی سقوط شاه، رئیس‌جمهوری آمریکا را با معمای لاینحلی مواجه ساخته بود. ایران هم یکی از بزرگترین کشورهای صادرکننده نفت برای دنیای صنعتی غرب و هم حد فاصلی بین شوروی و منطقه حساس نفتی و استراتژیک خلیج فارس بود. حفظ ثبات و استقلال این کشور برای آمریکا اهمیت حیاتی داشت و برای حفظ این ثبات آمریکا سالها به شاه متکی شده بود. اینک رژیم شاه پشیمانی مردم را از دست داده و از طرف یک رهبر مذهبی ۷۹ ساله در معرض تهدید جدی قرار گرفته بود.

در مراحل اولیه بحران پرزیدنت کارتر راه نجات رژیم شاه را در تعدیل این رژیم در جهت تامین آزادیهای بیشتر و تشکیل یک حکومت معتدل با شرکت بعضی از مخالفان میانه‌رو و عناصر لیبرال تشخیص داد، ولی اعمال این سیاست تا زمانیکه خود شاه در ایران بود و باین امید واهی که سرانجام آمریکاییها بطور معجزه آسایی رژیم او را نجات خواهند داد در برابر تغییرات بنیادی مقاومت میکرد کارساز نبود و گروههای مخالف بیش از پیش تحت الشعاع گروه نیرومندان مخالفان مذهبی شاه و شخص آیت‌الله خمینی قرار میگرفتند، تا اینکه سرانجام شاه در ژانویه سال ۱۹۷۹ بدنبال مذاکرات طولانی با ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در تهران به ترک ایران رضایت داد.

مقصد اولیه شاه هنگام اخذ تصمیم برای خروج از ایران ایالات متحده آمریکا بود و دوستان آمریکائی شاه مانند نلسون راکفلر برای اقامت او و خانواده‌اش ملک شخصی مجلل و باصفای والتر آننبرگ دیپلمات و بازرگان معروف را در کالیفرنیا در نظر گرفته بودند. ولی شاه قبل از خروج از ایران از طرف سادات رئیس‌جمهوری مصر به آنکشور دعوت شد و تصمیم گرفت در بین راه چند روزی

در مصر توقف کند. دعوت سادات هم از این نظر برای او جالب توجه بود که در مصر بعنوان یک پادشاه و رئیس مملکت از وی استقبال میشد و این تصور را که او از سلطنت خلع شده یا کناره‌گیری کرده است از میان میبرد و هم از این جهت که پرواز مستقیم به آمریکا اتهامات مخالفان او را درباره اینک شاه یک عامل سرسپرده و "عروسک آمریکائی" است تایید می‌نمود.

یک عامل دیگر تشویق شاه به مسافرت به مصر تلقینات اطرافیان او (بخصوص اردشیر زاهدی آخرین سفیر شاه در آمریکا) بود که تصور میکردند آیت‌الله خمینی پس از مراجعت به ایران با مقاومت‌هایی روبرو خواهد شد و مقدمات کودتائی نظیر کودتای سال ۱۹۵۳ که با کمک موثر سازمان سیا در ایران انجام گرفت امکان‌پذیر خواهد بود. شاه تحت تاثیر این افکار و تلقینات تصور میکرد که اگر از ایران دور نشود و در کشورهای مجاور ایران بماند شانس بازگشت او به ایران بیشتر خواهد بود (شاید هم فکر میکرد اگر به آمریکا برود آمریکاییها از بازگشت او بقدرت جلوگیری خواهند کرد!).

شاه با همین خیالات پس از چند روز اقامت در مصر به مراکش رفت و بطوریکه اطرافیان‌ش می‌گویند بیشتر اوقات او در مراکش در پای رادیو میگذشت تا از آخرین تحولات اوضاع ایران مطلع شود. هرج و مرج و بحران شدید اقتصادی و کاهش تولید نفت بحدی که فقط برای مصرف داخلی کفایت میکرد شاه را امیدوار میساخت که حکومت خمینی در ایران پا نخواهد گرفت، ولی آیت‌الله خمینی خیلی سریع‌تر از آنچه شاه تصور میکرد براوضاع مسلط شد و شاه که دیگر امید بازگشت را از دست داده بود در ماه فوریه تصمیم گرفت طبق برنامه قبلی به آمریکا مسافرت کند، ولی سیاست آمریکا در این زمان تغییر یافته بود و پرزیدنت کارتر و سایر روس‌و‌نس وزیرخارجه هیچکدام با آمدن شاه به آمریکا در شرایط جدید موافق نبودند: او دیگر شاه ایران نبود و از نظر آمریکا یک مقام رسمی بشمار نمی‌آمد. بعلاوه آیت‌الله خمینی قدرت را در ایران بدست گرفته بود و منافع حیاتی آمریکا ایجاب میکرد که با رژیم جدید روابط دوستانه‌ای برقرار کند.

شانس برقراری روابط دوستانه با رژیم جدید ایران هم خوب بنظر میرسید مهدی بازرگان، یکی از مخالفان دیرین شاه که مردی تحصیل‌کرده و غیر روحانی بود از طرف آیت‌الله خمینی به نخست‌وزیری منصوب شده و کمیته‌های مامور ایجاد تشکیلات سازمانی و تدوین قوانین و مقررات مربوط به جمهوری اسلامی ایران شده بود. انتخاب بازرگان برای تصدی مقام نخست‌وزیری

امیدوارکننده بود، زیرا او میتوانست با تجارب سیاسی خود تشکیلات صحیحی برای حکومت جدید ایران بریزد و شاید آیت‌الله خمینی هم سرانجام به آنچه در پاریس گفته بود عمل میکرد و پس از استقرار جمهوری اسلامی به شهر مقدس مذهبی قم میرفت و به رهبری روحانی ملت خود اکتفا مینمود.

برای رهبران آمریکا تردیدی وجود نداشت که روابط آینده آمریکا با ایران مانند دوران شاه نخواهد بود، ولی همه متفق‌القول بودند که باید برای ایجاد روابط دوستانه با حکومت جدید تلاش کرد و در این رابطه میبایست بسیاری از مسائل فیما بین حل و فصل شود. در جلسهای که موضوع تقاضای شاه برای مسافرت به آمریکا پس از پیروزی انقلاب ایران مطرح شد ونس وزیر خارجه به پرزیدنت کارتر گفت که با مسافرت شاه به آمریکا هرگونه شانس برقراری روابط نزدیک و دوستانه با رژیم جدید ایران از میان خواهد رفت، زیرا این فکر در میان رهبران جدید ایران قوت خواهد گرفت که آمریکا هنوز به امکان بازگرداندن شاه به آمریکا می‌اندیشد و خاطره وقایع یکربیع قرن پیش که شاه جوان آنروز بکمک سیا به سلطنت بازگشت در اذهان زنده خواهد شد.

برخلاف ونس، برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری که در زمان سلطنت شاه و روزهای انقلاب هم طرفدار جدی و سرسخت شاه بود اصرار داشت که دولت آمریکا به تعهدات قبلی خود عمل کند و به شاه اجازه مسافرت به آمریکا داده شود. برژینسکی معتقد بود که برقراری روابط دوستانه با رژیم جدید ایران به عوامل دیگری بستگی دارد و مسافرت شاه به آمریکا نمیتواند اساس مسئله را تغییر بدهد. برژینسکی میگفت "خودداری از پذیرفتن شاه به آمریکا برای زندگی در این کشور دلیل ضعف ما تلقی خواهد شد... اگر ما به یک دوست قدیمی در این شرایط پشت کنیم رهبران کشورهای دیگر دوست آمریکا هم موجه خواهند شد که آمریکا کشور قابل اعتماد و قابل اتکالی نیست".

اما کارتر و ونس مسئله را از زاویه دیگری بررسی میکردند و پرزیدنت کارتر در همان جلسه که موضوع مسافرت شاه به ایران مطرح بود گفت "وقتیکه کشورهای دیگری در دنیا یافت میشوند که شاه میتواند در آنها زندگی راحتی داشته باشد و لزومی دارد که او را به آمریکا بیاوریم و کمترین شانس برقراری روابط دوستانه با رژیم جدید ایران را از دست بدهیم. اینجا مسئله انتخاب بین منافع آمریکا و ایالات شخصی شاه است و تردید نیست که باید اولی را در نظر بگیریم". باوجود این کارتر نمیخواست صریحا و مستقیما تقاضای مسافرت شاه را به

آمریکا رد کند و او را آزرده‌خاطر نماید. بهمین جهت از ونس خواست که شخصیت مناسبی را برای مسافرت به مراکش و مذاکره با شاه در نظر بگیرد. ماموریت این فرستاده ویژه هم این نبود که نظر دولت آمریکا را رسماً به شاه ابلاغ نماید، بلکه می‌بایست او را قانع سازد که حالا زمان مناسبی برای مسافرت او به آمریکا نیست و به مصلحت خود او و آمریکا نیست که در این شرایط حساس تقاضای مسافرت به آمریکا را بنماید. بهترین راه حل این بود که یکی از دوستان آمریکائی شاه انجام این ماموریت را بعهده بگیرد و بهمین جهت قبل از هر کسی اسم دیوید راکفلر و هنری کیسینجر بمیان آمد و دیوید نیوسام معاون وزارت خارجه مامور تماس با آنها گردید.

راکفلر از تقاضای نیوسام سخت خشمگین شد و گفت که هرگز چنین ماموریتی را نمی‌پذیرد. راکفلر به نیوسام گفته بود که آمریکا خیلی به شاه مدیون است و دادن پناهندگی به وی کمترین کاری است که آمریکا میتواند در حق او بکند. کیسینجر هم تقاضای نیوسام را رد کرد و گفت با این روش دولت آمریکا موافق نیست و نمیتواند در این مورد کمکی به دولت بنماید.

پس از رد تقاضای دولت آمریکا از طرف راکفلر و کیسینجر ناچار ب فکر انتخاب شخص مناسب دیگری برای این ماموریت افتادیم و سرانجام یکی از مامورین پیشین اطلاعاتی آمریکا در ایران که شاه را بخوبی می‌شناخت برای انجام این ماموریت برگزیده شد. شاه که هنوز بکلی غرور گذشته را از دست نداده بود پس از شنیدن سخنان فرستاده ویژه دولت آمریکا گفت "من میل ندارم به کشوری بروم که حاضر نیست از مسافرت من استقبال کند. من از دوستان واقعی خودم سلطان حسن و پرزیدنت سادات سپاسگزارم".

شاه ظاهراً میل داشت مدت بیشتری در مراکش بماند، ولی سلطان حسن هم دیگر تمایلی به ادامه اقامت او در کشورش نداشت و مودبانه به شاه فهماند که بهتر است جای دیگری برای زندگی خود و خانواده‌اش پیدا کند. شاه برای حل مشکل خود باز هم به دوستان آمریکائیش متوسل شد و دیوید راکفلر موافقت مقامات کشور باهاما را برای اقامت شاه در یکی از جزایر آن کشور جلب کرد. شاه در این سرزمین خوش آب‌وهوا و آفتابی زندگی راحتی داشت، ولی رهبران این مستعمره پیشین انگلیس که هنوز عضو جامعه کشورهای مشترک‌المنافع و تحت نفوذ انگلستان است تحت فشار دولت انگلیس شاه را جواب کردند.

این بار کیسینجر وزیر خارجه پیشین آمریکا بکمک شاه شتافت و برای کسب

اجازه، مسافرت شاه به مکزیک شخصا به ملاقات "لویز - پورتیلو" رئیس جمهوری مکزیک رفت. رئیس جمهوری مکزیک هم قلبا مایل نبود شاه را در مکزیک بپذیرد و برای خود دردسر فراهم کند، ولی با پافشاری و تلاش کیسینجر سرانجام راضی شد شاه را با ویزای توریستی و بصورت یک فرد معمولی در مکزیک بپذیرد. شاه و خانواده اش در مرحله جدید زندگی دوران تبعید خود عازم مکزیک شدند و در منطقه خوش آب و هوای "کوروناواگا" اقامت گزیدند.

اما دوستان آمریکائی شاه از تلاش خود برای ترغیب مسافرت و اقامت شاه در آمریکا دست برنداشته بودند و از هر وسیله ای برای اعمال فشار بدولت استفاده میکردند. استدلال آنها هم خیلی ساده بود: چگونه آمریکا بخود حق میدهد از پناه دادن به یک دوست قدیمی و مورد اعتماد خودداری کند؟ آیا دوستان دیگر آمریکا در نقاط دیگر جهان میتوانند این رفتار دولت آمریکا را با شاه نادیده بگیرند و به دوستی و حمایت آمریکا در روزهای سختی اعتماد کنند؟

در طول بهار و تابستان سال ۱۹۷۹ (نیمه اول سال ۱۳۵۸) کیسینجر و راکفلر مرتبا با مقامات کاخ سفید و وزارت خارجه در تماس بودند و سعی میکردند بهرترتیبی شده موافقت دولت آمریکا را برای مسافرت و اقامت شاه و خانواده اش در آمریکا جلب نمایند. کیسینجر یکبار هم با عصبانیت از بی نتیجه ماندن تلاش های خود با خبرنگاران مطبوعات سخن گفت و اظهار داشت "مردی که سی و هفت سال از بهترین دوستان آمریکا بوده امروز مانند یک ناخدای سرگردان بدنبال بندری برای پهلو گرفتن و پناه جستن خود می گردد و هیچکس حاضر به پذیرفتن او نیست... (۱)"

در طول این مدت کمتر هفته ای میگذشت که مسئله شاه در گفتگوهای ما

۱- اصطلاحی که کیسینجر در مورد شاه بکار برده و دیگران هم به تقلید از کیسینجر در مورد شاه سرگردان بکار بردند FLYING DUTCHMAN است که اشاره به افسانه گشتی سرگردانی است که بعلت شیوع یک بیماری خطرناک و مسری در داخل گشتی اجازه ورود به هیچ بندری را نداشته است. در بعضی از افسانه ها علت سرگردانی این گشتی را وقوع جنایتی در آن نوشته اند و ناخدای هلندی این گشتی برای اینکه مورد تعقیب و مجازات قرار نگیرد از پهلو گرفتن در بنادر خودداری میکرده و مایحتاج خود را در وسط دریا از گشتی های دیگر میگرفته است. براساس همین افسانه اپرای معروفی از "واگنر" بروی صحنه آمده و داستانهای هم نوشته شده است. م.

مطرح نشود، معمولا تلفنی از طرف راکفلر یا کیسینجر و یادداشتی از "جان مک کلوی" (دوست نزدیک ونس و مشاور حقوقی شاه) درباره او داشتیم. موضوع غالبا از طرف برژینسکی عنوان میشد ولی جواب کارتر همیشه این بود که منافع آمریکا بر هر چیزی مقدم است.

بعد از مسافرت شاه به آمریکا برای معالجه و پیامدهای آن گفته شد که کارتر تحت فشار کیسینجر و راکفلر با مسافرت شاه به آمریکا موافقت کرده و گناه گرفتاریهای ناشی از این سفر را نیز بگردن آنها انداختند. من با صراحت و قاطعیت این موضوع را تکذیب میکنم، زیرا اگر کارتر تحت تاثیر کیسینجر و راکفلر قرار میگرفت خیلی پیشتر با مسافرت شاه به آمریکا موافقت میکرد.

داستان مسافرت شاه به آمریکا برای معالجه که گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا را در تهران بدنبال داشت دقیقا از این قرار است:

سایروس ونس وزیر خارجه روز نوزدهم اکتبر (بیست و هفتم مهر ۱۳۵۸) گزارشی درباره تقاضای مسافرت شاه به آمریکا در جلسه کابینه مطرح کرد. خلاصه گزارش این بود که روز ششم اکتبر ژوزف رید یکی از اعضای برجسته دفتر راکفلر به دیوید نیوسام معاون وزارت خارجه تلفن کرده و به وی اطلاع میدهد که شاه بسختی بیمار است و میخواهد از امکان مسافرت به آمریکا برای معالجه مطلع شود. نیوسام به ژوزف رید پاسخ میدهد که این پیغام را به اطلاع دولت آمریکا خواهد رسانید ولی برای هرگونه اقدام در این زمینه باید روشن شود که بیماری شاه تا چه اندازه وخیم و جدی است و آیا مسافرت او به آمریکا برای معالجه این بیماری واقعا ضرورت دارد یا نه. ده روز بعد ژوزف رید گزارش جامعی از چگونگی بیماری شاه به وزارت خارجه میفرستد و فاش میکند که شاه قریب هفت سال است بعلت ابتلاء به بیماری سرطان لنفاوی تحت درمان است و این موضوع تابحال سری نگه داشته شده بود. در این گزارش به وخامت حال شاه در مکزیک اشاره شده و تاکید گردیده بود که پزشک معالج آمریکائی شاه دکتر "بنجامین کین" توصیه کرده است که شاه برای معالجه بیماری خود به آمریکا مسافرت کند، زیرا وسائل و امکانات لازم برای معالجه این بیماری فقط در آمریکا وجود دارد.

ونس ضمن قرائت این گزارش برای پرزیدنت کارتر اظهار داشت که شاه رسما تقاضای مسافرت به آمریکا برای معالجه بیماری خود را نموده است و خود او نیز برای نخستین بار از مخالفت با مسافرت شاه به آمریکا دست برداشته و گفت با قبول درخواست شاه بدلائل انسانی موافق است.

کارتر مجدداً روی منطق قدیمی خود که مبتنی بر اولویت منافع آمریکا بود با قبول درخواست مسافرت شاه به آمریکا مخالفت کرد و گفت باید این موضوع دقیقاً بررسی شود که آیا معالجه بیماری شاه در خارج از آمریکا امکان‌پذیر هست یا نه...

ضمن بحث دربارهٔ این موضوع من گفتم "آقای رئیس‌جمهور اگر شاه در نتیجه مخالفت دولت آمریکا با مسافرت او به این کشور در مکزیک بمیرد فکر نمیکنید چه جنجالی برپا خواهد شد؟ مجسم کنید کیسینجر چه آتشی بپا خواهد کرد... او خواهد گفت که شما ابتدا موجبات سقوط شاه را فراهم کردید و حالا موجب مرگ او شده‌اید!"

کارتر نگاه خشم‌آلودی بمن کرد و با صدای بلند گفت "بجهنم که کیسینجر چه خواهد گفت، من رئیس‌جمهوری این کشور هستم یا کیسینجر؟!"

بحث دربارهٔ این مسئله خیلی داغ و طولانی بود. ونس و برژینسکی که معمولاً دربارهٔ مسائل مربوط به ایران و شاه نظریات متفاوت و غالباً مخالفی داشتند برای اولین بار مشترکاً از تز پذیرفتن شاه به آمریکا بدلائل انسانی طرفداری میکردند. تقریباً همه اعضای کابینه هم با این نظر موافق بودند و کارتر که در استدلال خود دربارهٔ اولویت منافع آمریکا و خطرات احتمالی پذیرفتن شاه در آمریکا تنها مانده بود سرانجام انعطاف بیشتری نشان داد و از ونس خواست اولاً دربارهٔ موضوع بیماری شاه و لزوم مسافرت او به آمریکا تحقیق بیشتری بعمل آورد و ثانیاً جریان را به سفارت آمریکا در تهران اطلاع بدهد تا از واکنش احتمالی دولت ایران در صورت مسافرت شاه بعنوان معالجه‌آگاه شوند و مخصوصاً روی این نکته تأکید کرد که از دولت ایران دربارهٔ حفظ امنیت سفارت آمریکا و اتباع آمریکائی تضمین کافی دریافت شود.

ونس گفت که بیدرنگ دربارهٔ هر دو موضوع تحقیق کرده و گزارش خواهد داد.

آخرین جمله کارتر در جریان این بحث کاملاً در گوشم مانده است که گفت "شما بالاخره حرف خود را بکوسی نشانید، ولی اگر در نتیجه پذیرفتن شاه در آمریکا آنها سفارت ما را اشغال کنند و دیپلماتهای ما را گروگان بگیرند چه خواهید گفت؟"

روز بیست و دوم اکتبر هنگامیکه پرزیدنت کارتر در کمپ دیوید بود وزارت خارجه گزارشی از تهران دریافت داشت. بروس لینگن کاردار سفارت و هنری

پرست رئیس قسمت ایران در وزارت خارجه که در آنروزها در تهران بود باتفاق یکدیگر با مهدی بازرگان نخست‌وزیر و ابراهیم یزدی وزیرخارجه وقت ایران ملاقات و جریان را با آنها درمیان گذاشته بودند. هر دو آنها بشدت با پذیرفتن شاه ولو بعنوان معالجه به آمریکا مخالفت کرده بودند، ولی درعین حال اطمینان داده بودند که خطری متوجه سفارت آمریکا نخواهد شد و دولت همانطور که در فوریه گذشته برای حفظ امنیت سفارت اقدام کرد همچنان از امنیت و مصونیت دیپلماتیک اتباع آمریکائی حمایت خواهد کرد.

پس از وصول این گزارش بود که پرزیدنت کارتر به ونس دستور داد تسهیلات لازم را برای مسافرت شاه به آمریکا بعمل آورد.

اما تمام این داستان مربوط به گذشته بود که برای روشن شدن ذهن خوانندگان این یادداشت‌ها به سابقه بحرانی که پیش آمده بود باختصار نوشتم. بحرانی که اکنون با آن مواجه شده بودیم کم‌کم صورت حادی پیدا میکرد. سه روز از گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران میگذشت و هنوز هیچ راه‌حلی برای رهائی آنها پیدا نشده بود. ما حتی از تعداد دقیق کسانی که به گروگان گرفته شده بودند و اینکه همه آنها سالم هستند یا نه اطلاعی نداشتیم. ونس ضمن گزارش آخرین تحولات اوضاع ایران گفت سخنان آیت‌الله خمینی در حمایت از اشغال‌کنندگان سفارت و استعفای بازرگان از مقام نخست‌وزیری دورنمای حل مشکل را بیش از پیش تیره و تار ساخته و نباید انتظار یافتن راه‌حل سریعی را برای این مسئله داشته باشیم.

رئیس‌جمهوری روبه ونس کرده و گفت "حالا که بازرگان هم از صحنه خارج شده است ما برای حل این مشکل با چه کسی باید صحبت کنیم؟"

ونس از بالای عینک ذره‌بینی خود مستقیماً به کارتر چشم دوخته و گفت "فقط آیت‌الله خمینی"

کارتر گفت "متأسفانه من هم به همین نتیجه رسیده‌ام"

ونس سپس پیشنهادی را که از طرف وارن کریستوفر معاون وزارت خارجه عنوان شده بود مطرح کرده و گفت "کریستوفر پیشنهاد میکند ما رمزی کلارک وزیر دادگستری پیشین آمریکا را برای مذاکره به تهران بفرستیم. رمزی کلارک در گذشته از مخالفان سرسخت رژیم شاه بوده بارها در پشتیبانی از انقلاب ایران سخن گفته و حتی در جریان انقلاب با آیت‌الله خمینی در پاریس ملاقات و



مذاکره کرده است. او یکی از آمریکائیان انگشت‌شماری است که آیت‌الله خمینی را خوب می‌شناسد و میتواند اعتماد رهبران جدید ایران را بخود جلب نماید. با شنیدن اسم رمزی کلارک من و جودی پاول (سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید) بی‌اختیار بهم نگاه کردیم و از اینکه چنین آدمی برای مذاکره بنمایدگی دولت آمریکا پیشنهاد میشود متحیر شدیم. اتفاقاً کارتر هم آنچه را که در مغز ما میگذشت در پرده و کنایه بیان کرد و گفت با اینکه با اصل پیشنهاد درباره فرستادن نماینده‌ای برای مذاکره به تهران موافق است در صلاحیت رمزی کلارک برای انجام این ماموریت تردید دارد. کارتر خطاب به ونس افزود "رمزی کلارک همیشه سعی میکند گناه همه بدبختی‌ها و مشکلات دنیا را بگردن آمریکا بیاندازد آیا در این ماموریت او میتواند بعنوان نماینده شخص من فقط منافع و مصالح آمریکا را در نظر بگیرد، یا از این فرصت هم استفاده کرده بدون احساس مسئولیت سخنانی در تایید خمینی خواهد گفت و مشکلات بیشتری برای ما بوجود خواهد آورد؟"

ونس گفت با اینکه شخصا با بسیاری از عقاید و نظریات کلارک موافق نیست، او را آدم شریف و قابل اعتمادی میدانند و اگر این ماموریت را بپذیرد در حدود اختیارات و مسئولیت‌هایی که برای او تعیین میشود عمل خواهد کرد. ونس پیشنهاد کرد که "ویلیام میلر" عضو کمیته اطلاعاتی سنا نیز که فارسی میدانند و با بعضی از رهبران فعلی ایران هم آشنا است همراه کلارک به این ماموریت برود.

کارتر گفت فعلا راه‌حل دیگری بنظرش نمیرسد و از ونس خواست که فوراً با کلارک تماس بگیرد و اگر او این ماموریت را پذیرفت وقتی برای ملاقات کلارک و میلر با وی قبل از عزیمت به تهران گذاشته شود.

رئیس‌جمهوری سپس برای شرکت در جلسه هفتگی خود با رهبران کنگره از جای خود بلند شد و قبل از خروج دم در توقف کرده روبه ونس و جودی پاول گفت مواظب باشید در اظهارات و بیانیتهای خود از اشغال‌کنندگان سفارت به عنوان "دانشجو" اسم نبرید. برای آنها یک عنوان مناسب مثل تروریست یا چیزی مشابه آن پیدا کنید (۱).

۱- کارتر در اینجا و در موارد دیگری که بعداً خواهد آمد نسبت به دانشجویان مسلمان پیرو خط امام کلمات زننده‌ای بکار برده که برای رعایت عفت کلام آنها حذف کرده‌ایم. م.

در حدود ساعت چهار بعد از ظهر که برای دادن گزارشی به دفتر رئیس‌جمهوری رفتم، کارتر به دفتر کار خصوصی خود در جنب دفتر بیضی شکل ریاست جمهوری رفته بود. به آهستگی دق‌الباب کردم و از پشت در خود را معرفی نمودم. کارتر با صدای خسته‌ای گفت "اگر اشکالی ندارد بعداً مرا ببین... من دارم نامه‌ای برای خمینی می‌نویسم..."

در راه بازگشت از دفتر رئیس‌جمهوری تا دفتر کار خودم در این اندیشه بودم که کارتر با چه منطق و استدلالی میتواند آیت‌الله خمینی را به رهاسی گروگانهای آمریکائی قانع سازد... و باتوجه به کلماتی که آیت‌الله خمینی در مورد آمریکا و شخص پرزیدنت کارتر بکار برده بود پیش خود گفتم بهتر است کارتر زیر نامه خود را با عنوان "شیطان بزرگ" امضاء کند!

ساعت چهار و نیم بعد از ظهر جلسه شورای امنیت ملی در حضور رئیس‌جمهوری تشکیل شد و کارتر مضمون نامه‌ای را که برای آیت‌الله خمینی نوشته است فاش ساخت. کارتر گفت لحن نامه او محکم ولی مودبانه است و ضمن اخطار درباره عواقب وخیم ادامه گروگانگیری سعی کرده است آیت‌الله را قانع سازد که آمریکائینی که به گروگان گرفته شده‌اند جاسوس نیستند و نگاهداشتن آنها در اسارت علاوه بر اینکه غیرانسانی و برخلاف اصول و موازین بین‌المللی است، عملاً به زیان هر دو کشور تمام خواهد شد. کارتر گفت که میل دارد کلارک شخصا این نامه را به آیت‌الله خمینی تسلیم کند.

ونس قبلاً با کلارک و میلر تماس گرفته و آنها را برای ملاقات با رئیس‌جمهوری به کاخ سفید دعوت کرده بود. مشاور نظامی پرزیدنت کارتر در بین جلسه وارد شد و گفت کلارک و میلر برای ملاقات با رئیس‌جمهوری آمده‌اند، آیا این ملاقات در جلسه شورای امنیت ملی انجام خواهد شد، یا رئیس‌جمهوری بطور خصوصی با آنها مذاکره میکند. کارتر گفت ترجیح میدهد آنها را در دفتر کار خود ملاقات کند.

کارتر و ونس برای ملاقات با کلارک و میلر جلسه شورای امنیت ملی را ترک گفتند و جلسه تعطیل شد. جودی پاول برای فرار از دست خبرنگاران به دفتر کار من آمد و به تماشای برنامه‌های خبری تلویزیون پرداخت. اخبار و گزارش‌های مربوط به گروگانگیری و تلاش برای رهاسی آنها همچنان کلیه خبرها را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. حتی ورود یکایک اعضای کابینه و شورای امنیت ملی به کاخ



سفید و پیاده شدن آنها از اتومبیل برای شرکت در جلسه شورای امنیت ملی هم روی صفحه تلویزیون نشان داده میشد. جودی وقتیکه این برنامه‌ها را تماشا میکرد روبه من کرد و گفت اینها (شبکه‌های تلویزیونی) درباره امکانات ما برای مقابله با این بحران مبالغه می‌کنند و میدانند که چقدر دستمان خالی است! جودی افزود "تشکیل جلسات شورای امنیت ملی جوابگوی انتظارات مردم آمریکا نیست. آنها بزودی انتظار عمل از ما دارند..."

عصر آنروز هنگام بازگشت به خانه ازدحام شدیدی در مقابل سفارت ایران در خیابان "ماساچوست" دیدم. مردم بشدت علیه رژیم ایران شعار میدادند و پلیس برای جلوگیری از ورود تظاهرکنندگان به محوطه سفارت دور آن را احاطه کرده بود. در میان شعارها جملاتی از این قبیل بگوش می‌خورد: هموطنان ما را آزاد کنید! ما نمیتوانیم تحمل این تحقیر را بکنیم! پس از ویتنام و اوپک و صف‌های طولانی برای بنزین دیگر بس است!

من توقف در اطراف سفارت ایران را مصلحت ندیدم، زیرا کافی بود یکی از دوربین‌های فیلمبرداران تلویزیون بطرف من برگردد و سوزهای بدست وساتل ارتباط جمعی بدهد. به راننده خود گفتم زودتر از اطراف سفارت ایران دور شود. در بین راه منزل به حرفهای جودی فکر میکردم و با او هم عقیده بودم که مردم آمریکا با حرف و تشکیل جلسه در کاخ سفید راضی نخواهند شد و بزودی عکس‌العمل نشان خواهند داد...

چهارشنبه ۷ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۶ آبان ۱۳۵۸)

امروز خبر رسید که ماموریت کلارک و میلر پیش از آغاز با شکست مواجه شده و ایران پیشاپیش اعلام کرده است که آنها را نمی‌پذیرد. از قول یکی از اشغال‌کنندگان سفارت گفته شد که "روح خدا هرگز این دو نماینده شیطان را نخواهد پذیرفت" و گفتارها و مطالب رادیو و تلویزیون دولتی ایران هم این گفته را تایید میکرد. کارتر به نمایندگان اعزامی دستور داد که در انتظار روشن شدن وضع در ترکیه توقف نمایند. ولی هیچ دلیلی برای خوشبینی وجود نداشت. خود کارتر هم از اینکه تغییری در روش آیت‌الله خمینی داده شود مایوس شده بود و میگفت "من فکر میکنم باید بفکر پیدا کردن راه حل دیگری باشیم... بفرض اینکه خمینی قصد حل این مشکل را داشته باشد

ترجیح میدهد این کار از طریق عامل سومی مانند سازمان آزادی‌بخش فلسطین فیصله داده شود و یا از هر طریقی که شده ما را تحقیر کند."

نزدیک ظهر یکی از کارکنان قسمت حقوقی کاخ سفید نامه‌ای نزد من آورد که در آن تقاضا شده بود به گروهی از دانشجویان طرفدار آیت‌الله خمینی اجازه تظاهرات در اطراف کاخ سفید داده شود. این قبیل تقاضاها برای تظاهرات گروههای مختلف در اطراف کاخ سفید یک امر طبیعی و معمولی بود و بیشتر از نظر اطلاع و اتخاذ تدابیر امنیتی لازم به من داده میشد. اما تقاضای تظاهرات طرفداران خمینی را نتوانستم مثل تقاضاهای مشابه فوراً تایید و امضا کنم. با منظره‌ای که شب گذشته در برابر سفارت ایران دیده بودم این خطر وجود داشت که آمریکاییهای خشمگین به مقابله با تظاهرات طرفداران خمینی برخیزند و نمایش منظره زدو خورد و احیاناً مضروب یا مجروح شدن ایرانیها از تلویزیون جان‌گروگانهای آمریکائی را در ایران با خطر جدی‌تری مواجه سازد. این حرف و نس هم در گوشم بود که میگفت "ما هنوز از انگیزه‌ها و ماهیت واقعی کسانی که سفارت را اشغال کرده‌اند و آنچه در درون سفارت میگذرد خبر نداریم و باید خیلی با احتیاط عمل کنیم تا به گروگانها آسیبی نرسد". چه بسا انگیزه‌های دیگری غیر از آنچه در ظاهر بیان میشود در پشت سر اشغال سفارت آمریکا وجود داشته باشد و بعضی‌ها بخواهند با حادثه ساختن بحران روابط آمریکا و ایران منافع شوری را در این منطقه تامین کنند. با چنین افکار و اندیشه‌هایی بود که تصمیم گرفتم با انجام تظاهرات طرفداران رژیم ایران در مقابل کاخ سفید مخالفت نمایم.

این اولین باری بود که من چنین تصمیمی می‌گرفتم و بهمین جهت فکر کردم بهتر است موضوع را با رئیس‌جمهوری در میان بگذارم. پرزیدنت کارتر هم نظر مرا تایید کرد و من نظر خود و تایید رئیس‌جمهوری را به "لوید - کاتلر" مشاور حقوقی پرزیدنت کارتر اطلاع دادم. کاتلر گفت این تصمیم آنقدرها هم که من فکر میکنم ساده نیست و ممکنست مسائلی از نظر حقوقی بدنبال بیاورد. به توصیه کاتلر، وزیر دادگستری "سیویلتی"، شهردار واشنگتن "ماریون باری" و رئیس پلیس را بدفتر خود دعوت کردم تا درباره این موضوع با آنها مشورت نمایم. رئیس پلیس از درگیری احتمالی در جریان تظاهرات نگران بود ولی وزیر دادگستری و کاتلر هم نگران این مسئله بودند که جلوگیری از انجام تظاهرات به وسیله ایرانیان یک تخلف قانونی از طرف رئیس‌جمهوری آمریکا تلقی شود، زیرا

انجام تظاهرات سیاسی از حقوق قانونی هرکس و هر گروه، حتی خارجیانی مقیم آمریکا، بشمار می آید.

پس از یکساعت بحث به این نتیجه رسیدیم که جلوگیری از انجام تظاهرات علاوه بر مسائل حقوقی آن، ممکنست به اعمال خشونت بیشتری از طرف ایرانیان منجر شود و طرفداران آیت الله خمینی با برپا داشتن تظاهرات در نقطه دیگری از شهر حوادث خشونت بارتری بوجود آورند. من از اینکه قبل از مشورت با کاتلر موافقت رئیس جمهوری را با لغو برنامه تظاهرات جلب کرده ام پشیمان شدم، زیرا مجبور بودیم برای موافقت با انجام تظاهرات مجدداً به وی مراجعه کنیم.

بهر حال چاره ای نبود. ساعت شش و نیم بعد از ظهر بود و در این ساعت سناتور استونسون و همسرش در محل اقامت اختصاصی رئیس جمهوری مهمان پرزیدنت کارتر و بانو بودند. من با تلفن موضوع را به اطلاع وی رساندم و گفتم که کاتلر و وزیر دادگستری و شهردار و رئیس پلیس واشنگتن در دفتر من هستند و میخواهند با عفاق درباره این موضوع با او گفتگو کنیم. کارتر گفت فرصت چنین ملاقاتی را ندارد و از خود من خواست که نزد او بروم.

من با عجله خود را به محل اقامت رئیس جمهوری رساندم و پرزیدنت کارتر در حالیکه از مهمانان خود عذرخواهی میکرد مرا به اطاق مجاور برد و با لحن خشم آلودی گفت "این چه وضعی است؟ چرا درباره تصمیمی که قبلاً گرفته شده جروبحث میکنید؟"

من دلائل کاتلر و دیگران را درباره پیامدهای احتمالی جلوگیری از تظاهرات ایرانیان در مقابل کاخ سفید با عجله و بطور فشرده با کارتر در میان گذاشتم. ولی کارتر قانع نشد و با لحن عصبانی که کمتر از او شنیده بودم گفت: "من تصمیم خودم را گرفتم و نمیتوانم اجازه بدهم عده ای... در مقابل کاخ سفید آمریکا را مورد اهانت قرار دهند. این تظاهرات به درگیری منجر خواهد شد... اگر خود من هم رئیس جمهوری نبودم به خیابانها میرفتم و با طرفداران خمینی گلاویز میشدم!..."

کارتر با تاکید مجدد بر اینکه از انجام تظاهرات ایرانیان در مقابل کاخ سفید جلوگیری شود بدون اینکه منتظر پاسخ من بماند از اطاق خارج شد و بطرف مهمانان خود رفت و من هم تصمیم رئیس جمهوری را به سایرین ابلاغ نمودم.

تقاضای برگزاری تظاهرات از طرف ایرانیان طرفدار آیت الله خمینی آنشب

رد شد و خوشبختانه عواقبی هم نداشت. ایرانیان چند روز بعد در نقطه دیگری از شهر دست به تظاهرات زدند و حادثه مهمی هم روی نداد.

پنجشنبه ۸ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۷ آبان ۱۳۵۸)

قرار بود رئیس جمهوری روز جمعه برای یک بازدید رسمی عازم کانادا شود. من انجام این مسافرت را در چنین شرایط بحرانی مصلحت نمیدانستم. مسافرت رئیس جمهوری به کانادا و تشریفات پذیرائی رسمی او در حالیکه جان عده ای از اتباع آمریکا در خطر بود قابل توجیه بنظر نمیرسید.

من در پایان دیدار روزانه خود با رئیس جمهوری در ساعت ده صبح نظر خود را به اطلاع کارتر رساندم و پیشنهاد کردم برنامه مسافرت به کانادا را به موقع مناسبتری موکول نماید. رئیس جمهوری کمی به فکر فرو رفت ولی بعداً گفت لغو برنامه این مسافرت از نظر دیپلماسی صحیح نیست، کارتر سپس چنین استدلال کرد که در جریان مسافرت هم از تلاش برای حل مسئله گروگانها دست برنخواهد داشت و دائماً با واشنگتن در تماس خواهد بود.

سخنان کارتر مرا قانع نکرد ولی دیگر جروبحث جایز نبود. ترجیح دادم دلائل خود را کتبا بنظر رئیس جمهوری برسانم و درعین حال از کسانی که در وی نفوذ دارند کمک بگیرم. وقتیکه به دفتر کار خود برگشتم شروع به نوشتن نامه ای کردم که به چهار صفحه رسید و طی آن حساسیت فوق العاده مردم آمریکا در مسئله گروگانها و دلائل نامناسب بودن زمان انجام مسافرت به کانادا را برای رئیس جمهوری تشریح کردم و بیدرنگ خود را به دفتر رئیس جمهوری رسانده این نامه را روی کلیه کارهای فوری وی قرار دادم. فقط من و برژینسکی و جودی پاول مجاز بودیم وارد دفتر رئیس جمهوری شده و کارهای خود را در قسمت کارهای فوری او بگذاریم. البته هرکدام از ما سعی میکردیم کار مربوط به خودمان را روی کارهای دیگران قرار دهیم و بارها اتفاق افتاده بود که نامه ها و کارهای خود را از زیر کارهای دیگران بیرون کشیده روی سایر کارها قرار دهیم.

پس از آنکه نامه خود را روی کارهای فوری رئیس جمهوری گذاشتم یادداشتی برای ونس که در یکی از اطاقهای کاخ سفید جلسه داشت فرستادم و از او خواستم قبل از خروج از کاخ سری بدفتر من بزند. بعد بدفتر معاون ریاست جمهوری رفتم و مانندیل را هم با خود همراه کردم. در بازگشت به دفتر کارم

ونس را منتظر خود یافتیم و موضوع را با او در میان گذاشتم. ولی ونس هم تقریباً حرفهای کارتر را تکرار کرد و گفت انجام این مسافرت از نظر روابط ما با کانادا اهمیت دارد. در این موقع الثانور وارد اطاق شد و گفت پرزیدنت کارتر میخواهد ونس را ببیند.

نیمساعت بعد کارتر به من و جودی تلفن کرد و گفت برنامه مسافرتش را به کانادا لغو کرده و دولت کانادا هم با حسن نیت و تفاهم کامل این تصمیم را پذیرفته است. من از اینکه رئیس جمهوری سرانجام نظر مرا پذیرفته است احساس آرامش کردم.

چند ماه بعد که مطبوعات ما را متهم کردند بقدر کافی برای رهائی گروگانها تلاش نکرده ایم و وقت خود را صرف مسائل دیگری نموده ایم این ماجرا را بیاد آوردم. در این مدت مسئله گروگانها برای ما واقعا مهمترین مسئله بود و بیشترین وقت و نیروی ما صرف تلاش برای حل آن میشد.

جمعه ۹ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۸ آبان ۱۳۵۸)

جلسه امروز صبح ما در کاخ سفید با حالت غم انگیزی آغاز شد. رئیس جمهوری در حالیکه سر خود را بزر افکنده بود برای سلامتی گروگانها دعا میکرد و در پایان ما هم با ادای کلمه آمین در دعای او شرکت کردیم.

پس از دعا سایروس ونس گزارش مشروحی از اقداماتی را که تاکنون برای رهائی گروگانها انجام یافته است قرائت کرد. این اقدامات شامل تماس با کشورهای دوست که روابط نزدیکی با ایران دارند، ملاقاتهای خصوصی با سفیران کشورهای اسلامی و همچنین حبیب شطی دبیرکل کنفرانس کشورهای اسلامی و تماس با بعضی از رهبران مذهبی مسلمین در نقاط مختلف جهان بود. ولی تمام این اقدامات بی نتیجه مانده و لحن آیت الله خمینی و اشغال کنندگان سفارت روز بروز خشن تر و تندتر میشد. حالا آنها برای رهائی گروگانها علاوه بر شروط قبلی یعنی تحویل شاه به ایران و مصادره اموال او شرط تازه ای هم اضافه کرده بودند و آن عذرخواهی آمریکا از جنایات گذشته علیه مردم ایران بود.

در گزارش ونس هیچ نشانه ای از خوشبینی و امید به حل سریع مشکل گروگانها دیده نمیشد. برژینسکی که پس از گزارش ونس اجازه صحبت خواست مسئله را از زاویه جدیدی مورد بررسی قرار داد و خطاب به کارتر گفت "آقای

رئیس جمهور! ادامه روش کنونی برای حل این مسئله، نه فقط کمکی به رهائی گروگانها نخواهد کرد، بلکه حکومت شما را هم فلج و بی اعتبار خواهد ساخت. من هم با این عقیده موافقم که حفظ سلامت گروگانها و رهائی آنها از بند اهمیت دارد، اما مسئولیت بزرگتر شما بعنوان یک رئیس جمهور، حفظ حیثیت و شرف و اعتبار آمریکا است و این مسئولیت حتی بر حفظ جان دیپلماتهای ما مقدم است."

برژینسکی سخنان خود را با این عبارت خاتمه داد: "آقای رئیس جمهور امیدوارم ما مجبور نباشیم بین گروگانها و حیثیت و شرف ملی خود یکی را انتخاب کنیم. ولی باید آماده چنین انتخابی باشیم، اگر آنها تا روز شکرگزاری (۲۵ نوامبر - چهارم آذر) در اسارت بمانند درباره ریاست جمهوری شما و اعتبار جهانی آمریکا چگونه قضاوت خواهند کرد؟"

ونس در پاسخ برژینسکی گفت که "گروگانها فقط پنج روز است که در اسارت هستند. ما با وضع آشفته و بی ثباتی در ایران روبرو هستیم و در این شرایط عاقلانه ترین راه صبر و شکیبایی و تلاش برای رهائی گروگانها از طریق مذاکره است. اگر ما بتوانیم با صبر و حوصله و خویشتن داری جان اتباع خود را نجات بدهیم ملت آمریکا در قضاوت نهائی خود حق را بجانب ما خواهد داد...". ونس در پایان سخنان خود به این نکته تاکید کرد که "ما باید در مقابل تحریکاتی که هدف آن کشاندن ما به اعمال خشونت است خونسردی نشان دهیم و به تلاش خود برای یافتن راهی برای تعاس با آیت الله خمینی و حل مسالمت آمیز این مسئله بکوشیم."

برژینسکی بار دیگر در عقیده خود پافشاری کرد و خواهان دادن اولتیماتوم و شدت عمل برای رهائی گروگانها شد، ولی ونس همچنان معتقد به خویشتن داری و ادامه تلاش در راه حل مسالمت آمیز این مسئله بود. کارتر با دقت به استدلال هر دو آنها و بحثی که بین آنها در گرفته بود گوش میداد تا تصمیم نهائی خود را بین این دو نظر متفاوت و متضاد اتخاذ کند.

رئیس جمهور هم برای ونس و هم برای برژینسکی احترام قائل بود. کارتر با هر دو آنها در سال ۱۹۷۲ که در مقام فرمانداری ایالت جورجیا برای شرکت در کمیسیون سه جانبه امور بین المللی دعوت شد آشنا گردید. این کمیسیون از شخصیت های آمریکائی و اروپائی و ژاپنی برای بررسی امور بین المللی تشکیل شده بود و برژینسکی یکی از گردانندگان اصلی آن بشمار می آمد. ونس و هارولد

براون (وزیر دفاع) هم در این کمیسیون عضویت داشتند و کارتر همیشه با علاقه در جلسات این کمیسیون شرکت میکرد و آنرا کلاس درسی برای خود در مسائل بین‌المللی میدانست. در این دوران کارتر از برژینسکی بعنوان "استاد" خود یاد میکرد و برژینسکی هم که از علاقه فرماندار جوان جورجیا به امور بین‌المللی خوشش می‌آمد مرتباً با او مکاتبه میکرد و کتابها و مقالات مفید درباره امور بین‌المللی را برای او میفرستاد.

در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۷۶ هم برژینسکی مشاور اصلی کارتر در مسائل مربوط به سیاست خارجی بود و سخنرانی‌های انتخاباتی کارتر را نیز امور بین‌المللی کنترل میکرد. با وجود این پس از پیروزی کارتر در انتخابات ریاست‌جمهوری، رهبران حزب دمکرات ونس را برای احراز مقام وزارت امور خارجه نامزد کردند و کارتر هم ضمن قبول این پیشنهاد برژینسکی را بعنوان مشاور امور امنیت ملی خود انتخاب نمود. با این انتخاب کارتر هم میتوانست از افکار و اندیشه‌های نو برژینسکی برای طرح‌های درازمدت خود در سیاست خارجی استفاده کند و هم از تجارب ونس در اداره وزارت امور خارجه و بوروکراسی حاکم بر روابط دیپلماتیک بهره‌مند شود.

اما از همان آغاز کار اختلاف نظر و اختلاف سلیقه ونس و برژینسکی در مسائل مربوط به سیاست خارجی آشکار شد، هرچند پرزیدنت کارتر از برخورد عقاید و آراء آنها چندان ناراضی نبود؛ او برای برژینسکی نقش یک متفکر و طراح سیاست خارجی را قائل بود در حالیکه ونس را یک مجری خوب میدانست و بهر حال در میان افکار و عقاید متفاوت آن دو تصمیم گیرنده نهایی خود او بود. بطور مثال پیشنهاد تشکیل کنفرانس سران آمریکا و مصر و اسرائیل (کارتر و سادات و بگین) از طرف برژینسکی عنوان شد و طراح اصلی قرارداد کمپ دیوید هم برژینسکی بود. ولی مذاکرات مربوط به امضای این قرارداد با کوشش و پشتکار ونس به نتیجه رسید، ونس در جریان مذاکرات کمپ دیوید گاهی هیجده تا بیست ساعت در روز کار میکرد.

ونس نمونه یک کارمند صدیق و وظیفه‌شناس دولت بود، او مثل خود رئیس‌جمهوری صبح‌ها قبل از اینکه هوا روشن شود پشت میز کار خود بود و در طبقه هفتم ساختمان وزارت امور خارجه پیش از اینکه سایر کارمندان سر کار خود حاضر شوند بسیاری از مکاتبات و کارهای روزانه خود را انجام میداد. بقیه اوقات ونس بیشتر صرف شرکت در جلسات مذاکره پیرامون مسائل مختلف سیاست

خارجی، ملاقات با سفرا و نمایندگان کشورهای خارجی، شرکت در جلسات کمیسیون‌های کنگره یا حضور در مهمانی‌های سفارتخانه‌های خارجی میشد.

در سال اول ریاست‌جمهوری کارتر رویهمرفته پیشرفت‌های قابل توجهی در سیاست خارجی بدست آمد؛ روابط با چین براساس محکمتری استوار شد، در خاورمیانه پیشرفت‌هایی در جهت صلح و ثبات بدست آمد، با امضای قرارداد آمریکا و پاناما به یک مشکل قدیمی خاتمه داده شد و روابط آمریکا با کشورهای جهان سوم بهبود یافت. ولی بروز اختلاف بین ونس و برژینسکی در مسائل مربوط به سیاست خارجی بتدریج علنی شد و بصورت یکی از مسائل مورد بحث محافل سیاسی واشنگتن درآمد. این اختلاف‌نظرها در اواصل بیشتر در اطراف مسائل مربوط به روابط شرق و غرب دور میزد، ولی با بروز بحران ایران از اواسط سال ۱۹۷۸، ایران نیز بصورت یکی از مهمترین مسائل مورد اختلاف ونس و برژینسکی درآمد.

کارتر پس از شنیدن استدلال‌های ونس و برژینسکی، بدون اینکه صریحاً نظریات برژینسکی را رد کند بیشتر نظر ونس را درباره خویشتن‌داری و ادامه تلاش برای حل مسأله‌آمیز مسئله گروگانها دنبال کرد و گفت برای برقراری تعاس با آیت‌الله خمینی بهترین راه اینست که از طریق رهبران مذهبی یا سران کشورهای مسلمان با او رابطه برقرار کنیم. رئیس‌جمهوری در عین حال در تعقیب نظر برژینسکی برای شدت عمل در صورت بی‌نتیجه ماندن تلاش برای حل مسأله‌آمیز مسئله از وزیر دفاع پرسید امکانات نظامی ما در منطقه چیست؟ هارولد براون گفت نیروهای ما در اقیانوس هند در صورت لزوم میتوانند بسرعت بطرف خلیج فارس حرکت کنند، ولی نظر خود او این بود که تا قبل از اتخاذ تصمیم قطعی نباید دست به کاری بزنیم که بهانه‌ای برای واکنش بدست روسها بدهد. کارتر دستور داد ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا امکانات یک اقدام نظامی علیه ایران و همچنین عملیات نجات برای رهائی گروگانها را مورد بررسی قرار دهد. براون گفت قبلاً درباره امکان دست‌زدن به عملیات نجات با ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا مذاکره کرده و آنها اشکالات زیادی در این کار می‌بینند، زیرا تهران "انتبه" نیست که کماندوهای اسرائیلی توانستند مستقیماً در فرودگاه پیاده شده و گروگانهای خود را از فرودگاه نجات دهند. براون در تشریح مشکلات عملیات نجات گفت گروگانهای آمریکایی در وسط یک شهر چهار



میلیون نفری، در ساختمانی در بسته و تحت محاصره اسیر هستند و فاصله محل سفارت تا نزدیکترین فرودگاه ۹ مایل (در حدود پانزده کیلومتر) است. براون در خاتمه گفت با وجود این دستور رئیس جمهوری را به ستاد مشترک ابلاغ خواهد کرد تا امکانات عملی انجام چنین برنامه‌ای را مورد بررسی دقیق قرار دهند.

کارتر گفت شخصا اعتقادی به نتیجه‌بخش بودن اقدامات تنبیهی یا عملیات نجات ندارد مگر اینکه پس از ناامید شدن از اقدامات سیاسی بتوان آخرین چاره به چنین کاری مبادرت شود. کارتر افزود یک اقدام نظامی یا تنبیهی ممکنست در کوتاه مدت افکار عمومی را راضی کند، ولی اگر آنها متقابلا دست به کشتن گروگانها بزنند چه خواهد شد؟ آیا ما هم برای انتقامجویی باید دست به کشتار مردم ایران بزنیم؟ دنیا چه قضاوت خواهد کرد؟

ونس گفت که خانواده‌های گروگان‌ها را به واشنگتن دعوت کرده و در یک جلسه معارفه در وزارت خارجه آنها را در جریان اقداماتی که برای نجات بستگانشان بعمل می‌آید خواهند گذاشت. ونس پیشنهاد کرد که رئیس‌جمهوری هم در صورت امکان در این جلسه حضور یابد.

جودی پاول اظهار عقیده کرد که حضور رئیس‌جمهوری در این جلسه بسیار مفید خواهد بود. جودی گفت واکنش خانواده‌های گروگانها میتواند در تعیین خط مشی آینده دولت در قبال این مسئله موثر باشد، زیرا اگر آنها با آرامش و خونسردی با این بحران برخورد کنند و اقدامات دولت را برای رهائی آنها از راهبای مسالمت‌آمیز تایید نمایند افکار عمومی مردم آمریکا هم خویشمن‌داری در این ماجرا را خواهد پذیرفت و رئیس‌جمهوری فرصت و آزادی عمل بیشتری برای حل این مشکل خواهد داشت.

کارتر این پیشنهاد را پذیرفت و گفت که چون خود او با اجازه مسافرت شاه به آمریکا مسئول این پیش‌آمد شناخته شده باید شخصا با خانواده‌های گروگانها روبرو شود.

در پایان این جلسه وقتی که باتفاق جودی بطرف دفتر خود می‌رفتم ونس بمن نزدیک شد و گفت آیا فرصت دارم چند دقیقه‌ای در دفترم بامن صحبت کند. گفتم "البته آقای وزیر من در اختیار شما هستم".

باوجود روابط نزدیک و صمیمانه‌ای که با ونس داشتم، این اولین باری بود که او چنین تقاضایی از من میکرد. بدون شک مطلب مهمی در میان بود که ونس

با همه گرفتاریهایش میخواست مرا در دفتر کارم ملاقات کند. ونس اظهار علاقه کرد که جودی هم در صحبت‌های ما باشد و در نتیجه باتفاق وارد اتاق دفترم شدیم و پس از سفارش قهوه دور هم نشستیم.

ونس گفت مطلبی که میخواهم با شما در میان بگذارم در رابطه با مسئله گروگانها است. شما باید این مطلب را بخاطر بسپارید که قضاوت نهایی مردم آمریکا درباره رئیس‌جمهوری به توانایی ما در بازگشت صحیح و سالم گروگانها به کشور بستگی خواهد داشت. ونس سپس به توجیه نظریات خود درباره لزوم خویشمن‌داری و ادامه تلاش در راه حل مسالمت‌آمیز مسئله گروگانگیری پرداخت. ظاهرا ونس گمان میکرد که من و جودی بواسطه نقشی که در فعالیتهای انتخاباتی آینده برای تجدید انتخاب کارتر ریاست جمهوری داریم ممکنست تحت فشار افکار عمومی او را وادار به اقدام تند و دیوانه‌واری علیه ایران بکنیم و عملا در جبهه طرفداران عقاید افراطی برژینسکی قرار بگیریم.

من به ونس اطمینان دادم که سیاست کنونی را در جهت تلاش برای رهائی گروگانها بدون توسل بزور تایید میکنم و او هم با خوشحالی از اینکه من با او هم عقیده هستم دفتر مرا ترک گفت. چند ثانیه بعد در باز شد و ایندفعه برژینسکی در آستانه در ظاهر گردید. شاید هم او از حضور ونس در دفتر من آگاه شده و برای خنثی کردن تلقینات او نزد ما آمده بود.

برژینسکی گفت چون فرصت زیادی ندارد نمی‌نشیند و سپس ایستاده و با همان ژست استادی دانشگاه کلمبیا خطاب به من و جودی گفت "این اولین آزمایش بزرگ ریاست جمهوری کارتر است. یک بحران جدی پیش آمده و حالا باید رئیس‌جمهوری به مردم آمریکا و جهان نشان بدهد که توانایی مقابله با یک بحران بزرگ را دارد...". برژینسکی سپس روی عقیده خود تاکید کرد و گفت "این فرصتی برای کارتر است تا قدرت آزاده و قاطعیت خود را نشان بدهد!".

ونس و برژینسکی هردو بجهاتی حق داشتند!

پس از مراجعت پرزیدنت کارتر از جلسه ملاقات با خانواده‌های گروگانها به دیدن او در دفتر ریاست جمهوری رفتم. کارتر از دیدن خانواده‌های گروگانها منقلب شده بود و میگفت بار مسئولیت سنگینی را برای رهائی گروگانها و تامین سلامت آنها بر روی دوش خود احساس می‌کند.

برژینسکی حاضر نشد در جلسه ملاقات رئیس‌جمهوری با خانواده‌های



گروگانها شرکت کند. او میگفت جائیکه مسئله شرف و حیثیت یک ملت در میان است نباید تحت تاثیر احساسات قرار گرفت. عقیده برزینسکی قابل احترام بود ولی من هم شاید تحت تاثیر احساسات خود با آن موافق نبودم.

جمعه ۱۶ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۵ آبان ۱۳۵۸)

هفته تب‌آلود و گیج‌کننده‌ای را در پشت سر گذاشتیم.

روز یکشنبه گذشته پرزیدنت کارتر در یک جلسه سری شورای امنیت ملی اظهار داشت که در نظر دارد یک رشته اقدامات تنبیهی علیه ایران آغاز کند و این کار را با قطع خرید نفت ایران از طرف آمریکا آغاز میکند. بعضی از اعضای شورای امنیت ملی با این تصمیم موافق نبوده و استدلال میکردند که این اقدام بدون اینکه تاثیر زیادی برای ایران داشته باشد موجب کمبود و افزایش بهای سوخت در آمریکا خواهد شد و ناراضی‌هایی بوجود خواهد آورد. با وجود این کارتر روی تصمیم خود پافشاری کرد و گفت هم ایرانیها باید بفهمند که زندگی گروگانهای آمریکائی برای ما بیش از نفت آنها ارزش دارد و هم مردم آمریکا باید آماده قداکاری برای آزادی گروگانها باشند. بعلاوه این نشانه روشنی از تصمیم ما برای متحدین ماست و باید به آنها بفهماند که ما خواهان اقدامات مشابهی از طرف آنها برای حل این مسئله هستیم.

روز سه‌شنبه کارتر تصمیم گرفت برنامه مسافرت انتخاباتی خود را به پنسیلوانیا لغو کند، و وقتی که من ناراحتی خود را از این تصمیم نشان دادم رئیس‌جمهوری با عصبانیت گفت چطور شما اصرار میکردید بخاطر مسئله گروگانها سفر رسمی خود را به کانادا لغو کنم، ولی حالا سفر انتخاباتی مرا در بحبوحه این بحران تجویز میکنید؟... من جوابی نداشتم و گفتم حق با شماست.

سحرگاه روز چهارشنبه میلر وزیر خزانه‌داری و کاتلر مشاور حقوقی رئیس‌جمهوری به وی اطلاع دادند که ایران در نظر دارد سپرده‌ها و پولهای خود را از بانکهای آمریکائی بیرون بکشد. میلر و کاتلر که قبلا پیش‌بینی چنین جریانی را میکردند اوراق مربوط به ضبط دارایی‌های ایران را در بانکهای آمریکائی تهیه کرده بودند. این اوراق فوراً بامضای رئیس‌جمهوری رسید و میلیاردها دلار سپرده‌های ایران در بانکهای آمریکائی ضبط گردید.

روز پنجشنبه کارتر طی نطقی در کنوانسیون اتحادیه‌های کارگری آمریکا برای اولین بار با لحن تند و خشونت‌آمیزی درباره مسئله گروگانها سخن گفت و اظهار کرد که آمریکا تسلیم شانتاژ و تروریسم بین‌المللی نخواهد شد و کمترین آسیب به گروگانهای آمریکائی بی‌جواب نخواهد ماند. کارتر بعداً در جلسهای در دفتر ریاست‌جمهوری گفت "من از خشم و نفرتی که در مردم آمریکا بوجود آمده آگاهم و یقین دارم اگر از اهالی پلینز (زادگاه کارتر) بپرسم، بعقیده شما چکاری باید بکنم" بلااستثناء جواب خواهند داد "ایران را بمباران کنید!..." من با نطق خود در کنوانسیون اتحادیه‌های کارگری با خشم مردم همراه شدم تا شاید بتوانم احساسات آنها را کنترل کنم و فرصت بیشتری برای حل این مشکل بدست آورم.

یکی از انتقاداتی که بعدها از روش حکومت کارتر در مسئله گروگانگیری بعمل آمد این بود که ما بیش از حد لزوم این مسئله را بزرگ کردیم، درحالیکه می‌بایست کمتر درباره آن حساسیت نشان دهیم و به ایرانیها بفهمانیم که این مسئله آنقدرها هم که آنها فکر میکنند برای ما اهمیت ندارد. البته بعد از گذشت ماهها از ماجرا میشد این حرف را گفت، ولی در آن شرایط که اخبار مربوط به گروگانگیری در تهران همه‌چیز را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود و شبکه‌های تلویزیونی آمریکا هم برای دامن‌زدن به این آتش و نشان دادن صحنه‌های تکان‌دهنده از تظاهرات ضدآمریکائی در تهران و آتش‌زدن پرچم آمریکا با یکدیگر رقابت میکردند چنین کاری امکان‌پذیر نبود. ما نمی‌توانستیم اخبار و مقالات رادیوها و روزنامه‌ها و گزارش‌های خبری تلویزیونی‌ها را کنترل کنیم و بهمین دلیل کنترل احساسات عمومی و آرام کردن مردم در مسئله گروگانها هم برای ما امکان‌پذیر نبود.

روز جمعه که همه تلاشها و فشارها برای رهائی گروگانها بی‌نتیجه مانده بود ونس اطلاع داد که خبر تازه‌ای از تهران دریافت داشته و احتمالاً "بعضی" از گروگانها آزاد خواهند شد. در اوج ناامیدی‌ها این خبر تاحدی امیدوارکننده بود. ونس میگفت که اگر این خبر درست باشد میتوان گفت که طلسم شکسته و راه برای اقدامات بعدی باز شده است. کارتر در پاسخ گفت حتی اگر این خبر هم درست از آب درآید ما باید تاکید کنیم ایران مسئول جان فرد فرد آمریکائیان است که به گروگان گرفته شده‌اند و آزادی چند نفر فقط میتواند گام اول در راه حل این مسئله تلقی شود.

شنبه ۱۷ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۶ آبان ۱۳۵۸)

روزهای شنبه و یکشنبه کارهای اداری و دفتری در کاخ سفید تعطیل میشود و من در حدود ساعت ده صبح برای کارهای شخصی خود و تنظیم برنامه‌های مربوط به مبارزات انتخاباتی به دفترم رفتم. تلاش کنیدی برای نامزدی مقام ریاست‌جمهوری از طرف حزب دمکرات وضع مشکلی برای ما بوجود آورده بود. هرچند به شکست او در این مبارزه اطمینان داشتم، ولی در هر حال رقابت او با کارتر و انتقاداتی که از سیاست داخلی و خارجی رئیس‌جمهوری می‌کرد ما را از داخل تضعیف می‌نمود. من جریان رقابت‌های داخلی حزب جمهوریخواه در جریان مبارزات انتخاباتی گذشته را در نظر خود مجسم می‌کردم، در انتخابات سال ۱۹۷۶ حزب جمهوریخواه بر اثر رقابت ریگان با فورد تضعیف شد و ما از همین نقطه ضعف استفاده کرده و بر فورد غلبه کردیم. حالا هم رقابت کنیدی با کارتر حزب دمکرات را با خطر تجزیه مواجه ساخته و از شانس پیروزی ما در انتخابات آینده می‌کاست. مسئله گروگانگیری مشکل مهم و تازه‌ای بود که هنوز نمی‌توانستم تاثیر آن را در موقعیت رئیس‌جمهوری و مبارزات انتخاباتی آینده ارزیابی کنم. زیرا این موضوع به چگونگی حل این مسئله بستگی داشت.

مشغول مطالعه گزارش‌های مربوط به پیشرفت مبارزات انتخاباتی در ایالات مختلف بودم که "بوب اشتراوس" مشاور سیاسی کارتر وارد دفتر شد و گفت چون برای مذاکره درباره اجرای تعهدات قراردادهای کمپ‌دیوید عازم خاورمیانه است برای دیدن من و خداحافظی آمده است. او هم که در جریان مبارزات انتخاباتی گذشته نقش موثری ایفا کرده بود نگران مسائل تازه در جریان مبارزات انتخاباتی آینده بود. اشتراوس مخصوصاً درباره اجرای گروگانگیری و تاثیر آن در وجهه و اعتبار سیاسی کارتر ابراز نگرانی میکرد و میگفت اگر این مسئله بطور آبرومندانه‌ای حل نشود کارتر لطمه شدیدی خواهد خورد.

من نظر بوب را تایید کردم ولی گفتم "دست‌هایی ما در این کار بسته است. هر اقدام نظامی یا تنبیهی از طرف ما ممکنست به کشته شدن گروگانها منجر شود. در تهران دولتی وجود ندارد که با آن مذاکره کنیم. فقط باید با خمینی صحبت کرد و او هم حاضر به مذاکره نیست..."

بوب گفت "این استدلال شما درست است و روشی که تابحال برای حل این مسئله دنبال شده صحیح بنظر میرسد. ولی صبر و تحمل مردم هم حدی

دارد و بالاخره انتظار یک تصمیم جدی از طرف رئیس‌جمهوری را دارند...". پس از رفتن اشتراوس بنیدن رئیس‌جمهوری رفتم تا قبل از عزیمت او به کمپ‌دیوید دستورات لازم را درباره کارهایی که باید انجام شود دریافت کنم. کارتر از تایید خبر مربوط به آزادی بعضی از گروگانها خوشحال بنظر میرسید و امیدوار بود راهی برای آزادی باقیمانده آنها باز شود.

یکشنبه ۱۸ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۷ آبان ۱۳۵۸)

امروز خبر قطعی آزادی عده‌ای از گروگانها از تهران رسید. ولی این خبر خوش با خبر بدی هم همراه بود. آیت‌الله خمینی اعلام کرده بود که اگر شاه را تحویل ندهیم بقیه گروگانها بعنوان "جاسوس" در دادگاههای اسلامی محاکمه خواهند شد.

پرزیدنت کارتر از کمپ‌دیوید دستور داد که نسبت به اظهارات آیت‌الله خمینی واکنش رسمی نشان داده شود و مسئولیت دولت ایران درباره سلامتی فرد فرد گروگانها مورد تاکید قرار گیرد. قرار شد والتر ماندیل معاون ریاست جمهوری بیانیه‌ای صادر کند و طی آن اعلام نماید که آخرین گروگان آمریکایی باندازه اولین آنها برای آمریکا ارزش و اهمیت دارد و حکومت ایران مسئول حفظ جان و سلامتی آنهاست.

یک صفحه تمام از شماره امروز روزنامه "نیویورک تایمز" به درج متن سخنان آیت‌الله خمینی خطاب به نماینده پاپ ژان پل دوم اختصاص یافته بود. آیت‌الله در بیانات خود خطاب به نماینده پاپ تقاضای رهبر کاتولیک‌های جهان را برای آزادی گروگانها رد کرده و واتیکان را بعزت سکوت در برابر جنایات دوران سلطنت شاه مورد انتقاد قرار داده بود. بیانات آیت‌الله بصورت آگهی در روزنامه نیویورک‌تایمز چاپ شده بود تا افکار عمومی آمریکا را تحت تاثیر قرار دهد.

دوشنبه ۱۹ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۸ آبان ۱۳۵۸)

پرزیدنت کارتر امروز از کمپ‌دیوید تلفن کرد و درباره پازه‌ای از مسائل داخلی دستوراتی به من داد. من قبل از خداحافظی صحبت را به مسئله

گروگانها کشیدم و گفتم "عده‌ای از گروگانها بزودی به آمریکا مراجعت میکنند، آیا رئیس‌جمهوری فکر نمیکند که این آغاز پایان است؟"

کارتر گفت "من اطمینان ندارم که مسئله به این زودیها حل شود. اظهارات اخیر خمینی مرا نگران کرده است. او خیال میکند که با آزاد ساختن گروگانهای سیاه‌پوست و زنها به وحدت مردم آمریکا در این مسئله لطمه خواهد زد... من از اینکه عده‌ای از هموطنان به آمریکا باز میگردند خوشحالم ولی فکر میکنم درک صحیحی از وضع و موقع ما در تهران وجود ندارد."

سه‌شنبه ۲۵ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۹ آبان ۱۳۵۸)

التاتور با قدمهای تند وارد اطاق من شد و باقیافه‌ای مضطرب و نگران یک گزارش خبری را که از تهران مخابره شده بود بدست من داد. عنوان خبر این بود که آیت‌الله خمینی امکان محاکمه گروگانها را تایید کرده و تهدید مداخله نظامی آمریکا را به مسخره گرفته است. در گزارش‌های خبری قبلی به امکان محاکمه گروگانها با اتهام جاسوسی اشاره شده بود، ولی ایندفعه تهدید خیلی جدی بنظر میرسید. درحالیکه ضحنه جلسه محاکمه گروگانها را در تهران با حالتی وحشت‌زده در نظر خود مجسم میکردم به جودی پاول تلفن کردم که فوراً نزد من بیاید. بدنیا پاول جودی برژینسکی هم با گزارش متن کامل سخنان خمینی وارد شد.

برژینسکی که بشدت از لحن توهین‌آمیز سخنان آیت‌الله خمینی نسبت به رئیس‌جمهوری آمریکا خشمگین بود بعضی از جملات آن را با صدای بلند برای ما میخواند "... چرا ما باید بترسیم... کارتر بر طبل تپی میکوبد... او عرضه هیچ کاری را ندارد... آمریکا هیچ غلطی نمی‌شود بکند."

برژینسکی هنوز مشغول خواندن عباراتی از سخنان خمینی بود که تلفن زنگ زد. ونس بود که میگفت رئیس‌جمهوری از کمپ دیوید دستور داده است فوراً جلسه‌ای تشکیل بدهیم و پاسخ سخنان اخیر خمینی را تهیه کنیم.

جلسه در جو غمزده و شومی تشکیل شد. ماندیل، ونس، برژینسکی، براون، ترنر (رئیس سیا)، پاول و خود من با چهره‌های گرفته و عبوس بدور میز نشستیم. ماندیل که در صدر میز نشسته بود از ونس خواست مضمون سخنان

خمینی و نظر خود را بیان کند. ونس گفت ترجمه صحیح بیانات خمینی را در اختیار دارد و آنچه از سخنان او مستفاد میشود اینست که خمینی قصد تهدید دارد و موضوع محاکمه گروگانها را با اتهام جاسوسی بعنوان یک تصمیم قطعی اعلام نکرده است. ونس افزود که باعث افتاد او آیت‌الله خمینی میخواهد ما را وسوسه کند دست به کار حادی بزنیم تا افکار عمومی دنیا را علیه ما تحریک نماید. ونس به مسائل و مشکلات داخلی ایران هم اشاره کرد و گفت آنها میخواهند مردم را به این مسئله مشغول کنند و هرچه عکس‌العمل ما تندتر باشد بهتر به این هدف خود خواهند رسید.

همانطور که انتظار میرفت برژینسکی به مقابله برخاست و گفت "ممکنست یکی از هدف‌های آنها تحریک و وسوسه ما باشد، ولی آنها کشور ما و رئیس‌جمهوری ما را هم به بدترین وجهی مورد اهانت و تحقیر قرار میدهند... آیا میتوانید مجسم کنید که هم اکنون در دنیا درباره ما چگونه قضاوت میشود و این عجز و ناتوانی ما چه عواقب خطرناکی به بار خواهد آورد؟"

جودی خطاب به برژینسکی گفت "ولی چه میتوانیم بکنیم؟... ما امکانات محدودی در این بازی در اختیار داریم و همه آنها را نمیتوانیم یکجا بمصرف برسانیم."

من به وسط بحث دویدم و گفتم "حالا وقت بحث اصولی درباره سیاست ما در ایران نیست. بهتر است به مسئله فوری، یعنی پاسخ تهدید خمینی درباره محاکمه گروگانها بپردازیم."

جودی گفت ما باید بیدرنگ به تهدید خمینی پاسخ دهیم. اگر در این کار تردید و تعلل کنیم آنها بیشتر به ضعف ما پی خواهند برد.

برژینسکی لزوم پاسخ فوری را تایید کرد ولی افزود "پاسخ ما باید جدی و محکم باشد. اگر قرار است یک بیانیه توخالی منتشر کنیم بهتر است چیزی نگوییم."

ونس گفت بهتر است برای اخذ تصمیم نهایی با رئیس‌جمهوری مشورت کنیم و گوشی تلفن را برداشته کمپ دیوید را گرفت. صحبت خیلی کوتاه بود و ونس پس از اینکه گوشی را گذاشت گفت خود رئیس‌جمهوری دارد می‌آید چون معتقد است که مردم میخواهند از زبان خود او مطالبی بشنوند.

کمتر از یکساعت بعد هلی‌کوپتر سبزرنگ ریاست‌جمهوری در قسمت جنوبی کالج سفید بزمین نشست و ما از پشت پنجره کارتر را دیدیم که از هلی‌کوپتر به

زمین پرید و در حالیکه کیف سیاه‌رنگی بدست داشت بسرعت بطرف کاخ براه افتاد. کارتر خیلی شق و رق و با حالتی مصمم حرکت میکرد، من روبه جودی کرده و گفتم مثل اینکه رئیس نطق خمینی را خوانده و میخواهد ثابت کند که برخلاف گفته او ناتوان و بی‌عرضه نیست!

کارتر با همان قیافه مصمم وارد اطاق کابینه شد و بعد از آنکه درجای خود نشست خطاب به ونس گفت نظر خودتان را بگوئید، ولی فکر میکنم اگر باز هم "خویشتر داری" را توصیه کنید اختلاف نظر جدی باهم پیدا خواهیم کرد! این اولین باری بود که رئیس‌جمهوری با چنین لحنی با ونس سخن میگفت. ولی ونس با خونسردی و آرامش همیشگی خود مطالبی را در رابطه با آخرین تحولات مسئله گروگانگیری بیان کرد که هدف آن آرام کردن رئیس‌جمهوری و جلوگیری از یک عمل حاد بود، اما سخنان او برای ما هم که پس از هفده شبانه روز تلاش بکلی ناامید شده بودیم قانع کننده نبود.

ونس گفت "آقای رئیس‌جمهور... ده نفر از گروگانهای ما آزاد شده‌اند و دلیلی در دست نیست که به بقیه آنها هم آسیبی رسیده باشد. ما هنوز میتوانیم از طریق سازمان ملل متحد یا سازمان آزادی‌بخش فلسطین به تلاش خود برای رهائی گروگانها ادامه دهیم. من هم درباره تهدید محاکمه گروگانها نگرانم، ولی قبل از اینکه این تهدید عملی شود هرگونه اقدام حادی را خلاف مصلحت میدانم." ونس دوباره همان مطالبی را که قبل از آمدن رئیس‌جمهوری با ما در میان گذاشته بود مطرح کرد و گفت که بعقیده او مسئله گروگانگیری بیشتر به مسائل داخلی ایران ارتباط دارد و برای جلب افکار عمومی و متحد ساختن آنها در برابر یک قدرت خارجی ترتیب داده شده است.

ونس سخنان خود را با این جمله که طعنه‌های خمینی بیشتر برای تحریک و وسوسه ما به عکس‌العمل حادی است خاتمه داد. کارتر در پاسخ ونس تقریباً همان منطق و استدلال برژینسکی را تکرار کرد و گفت "ممکن است همینطور باشد ولی شما حرفهای او را درباره کشور ما و شخص من که رئیس‌جمهوری این کشور هستم نمیتوانید بدون جواب بگذارید؟...". کارتر سپس گفت "البته من نباید با همان لحنی که خمینی درباره آمریکا و من سخن گفته به او پاسخ بدهم، ولی کمترین کاری که ما باید بکنیم اینست که با صراحت و قاطعیت اعلام کنیم که محاکمه گروگانها و آسیب‌رساندن حتی به یکی از آنها عواقب وخیمی برای ایران بهار خواهد آورد. من نمیتوانم رئیس‌جمهوری آمریکا باشم و در برابر محاکمه

دیپلماتهای کشورمان آرام بنشینم".

برژینسکی که سخنان کارتر را در جهت افکار و عقاید خود می‌یافت وارد بحث شد و گفت "خمینی از ضعف ما بهره‌برداری میکند. او مردی لجوج و سرسخت است و در طول زندگی خود همیشه بر مخالفانی که کمتر در برابر او استقامت بخرج داده‌اند فائق شده است. ما باید به او نشان بدهیم که این کار برای او گران تمام خواهد شد. ما باید نشان بدهیم که در صورت لزوم برای مقابله با این وضع به هر اقدامی، از جمله اقدامات نظامی متوسل خواهیم شد."

کارتر گفت "در این چند روزی که من در کمپ دیوید بودم به هیچ چیزی جز این مسئله فکر نکرده‌ام" و بعد در حالیکه به یادداشت‌های خود نگاه میکرد گفت "آنها ممکنست فقط به نگاهداشتن اتباع ما بصورت گروگان اکتفا کنند، یا آنها را به محاکمه بکشند و یا بکشند. کارهائیکه ما میتوانیم بکنیم محکوم ساختن ایران و قطع روابط سیاسی با این کشور یا یک رشته اقدامات تنبیهی تازه از جمله عملیات نظامی است. من میتوانم دستور بمباران مراکز اقتصادی مانند تاسیسات نفتی ایران را بدهم یا دستور محاصره دریائی و مین‌گذاری سواحل ایران را صادر نمایم. راه‌حل‌های ملایم‌تر و صلح‌جویانه‌تر اقداماتی از قبیل ترتیب خروج شاه از آمریکا، طرح شکایت در سازمان ملل متحد و دادگاه بین‌المللی لاهه و تقاضای اعمال فشار سیاسی و اقتصادی به ایران از کشورهای دوست و متحدان است. این کل مسئله است، ولی بهتر است حالا به مسئله فوری که تهدید محاکمه گروگانهاست بپردازیم."

ونس گفت "آقای رئیس‌جمهور... ما باید حد فاصلی بین تهدید به محاکمه، شروع محاکمه و نتیجه محاکمه قائل شویم. بعقیده بعضی از کارشناسان امور ایران در وزارت خارجه محاکمه گروگانها حتی ممکنست مقدمه آزادی آنها باشد. بعقیده این کارشناسان ممکنست گروگانها را محاکمه و محکوم کنند، و بعد آیت‌الله خمینی دستور عفو و اخراج آنها را از ایران بدهد."

استانسفیلد ترنر (رئیس سیا) گفت اینقدر هم نباید خوشبین باشیم، کارشناسان سیا در این مورد بدبین هستند و میگویند خمینی واقعا معتقد است که کارکنان سفارت آمریکا در تهران جاسوس هستند و خطر محاکمه و محکومیت و حتی اعدام آنها هم نباید نادیده گرفته شود.

کارتر بیشتر تحت تاثیر سخنان ونس بود، ولی گفت "بفرض اینکه سناریو شما درباره محاکمه گروگانها درست باشد، آیا من میتوانم در مقام رئیس‌جمهوری



آمریکا این محاکمه را نظاره کنم و بامید اینکه در پایان این محاکمه آنها را به اصطلاح عفو و آزاد خواهند کرد هیچ نگویم؟ آیا لطمه‌ای که از این طریق بر حیثیت آمریکا در جهان وارد میشود قابل جبران است؟"

برژینسکی گفت "نظر رئیس‌جمهوری کاملا صحیح است. باید به آنها اخطار شود که در صورت محاکمه، گروگانها آمریکا چه واکنشی نشان خواهد داد." "جودی گفت "ولی تهدید ما باید ابهام داشته باشد، شاید آنها انتظار واکنشی بدتر از آنچه ما در نظر داریم داشته باشند."

برژینسکی گفت "اما آنقدر هم نباید مبهم باشد که خمینی به آن اهمیتی ندهد."

بالاخره بدستور کارتر ونس و برژینسکی و جودی هر یک متن بیانیه‌ای را که باید از طرف رئیس‌جمهوری منتشر شود تهیه کردند، تا از مجموع آنها متن واحدی تهیه شود. هر سه پیش‌نویس لحن محکمی داشت و فقط در مورد تهدید بکاربردن قوه قهریه در متن تهیه شده از طرف برژینسکی صراحت بیشتری دیده میشد. بالاخره متن نهائی تهیه شد و کارتر هم آنرا تصویب کرد.

پیش از ختم جلسه رئیس‌جمهوری پرسید "آیا هیچ فکر و پیشنهاد دیگری برای تسریع در حل این مسئله بنظرتان نمی‌رسد؟". در پاسخ این سؤال ماندیل معاون رئیس‌جمهوری که در جریان بحث قبلی ساکت بود اجازه صحبت خواست و گفت "آقای رئیس‌جمهور، با متن بیانیه‌ای که تهیه شده و سخنان شما من هم کاملا موافقم. ما نمیتوانیم در اینجا ساکت بنشینیم و نظاره‌گر محاکمه گروگان‌های آمریکائی در ایران باشیم. ملت آمریکا تحمل چنین خفتی را نخواهد کرد و نباید هم تحمل بکند. اما من میخواهم به نکته‌ای از بیانات خود شما اشاره کنم و آن نقش شاه در این مسئله است. بهانه این ماجرا مسافرت شاه به آمریکا است و تا وقتی که شاه در آمریکا است خمینی ابتکار عمل را در دست دارد و در برابر آزادی گروگان‌ها شاه را از ما مطالبه میکند. کمترین کاری که ما برای تسریع در حل این مسئله میتوانیم بکنیم اینست که شاه را تشویق کنیم هرچه زودتر و بمحض اینکه وضع مزاجی او اجازه میدهد آمریکا را ترک کند. من تصور نمی‌کنم تا زمانیکه شاه در آمریکاست و ایرانیها ما را قیم و سرپرست او میدانند گروگانها را آزاد کنند."

ونس خطاب به ماندیل گفت "من هم با عقیده شما موافقم و درباره این موضوع قبلا با بعضی از همکاران خود در وزارت خارجه مشورت کرده‌ام. ولی

بعضی از آنها عقیده دارند که اگر شاه از آمریکا خارج شود ممکنست با عکس‌العمل بدتری در تهران مواجه شویم."

ترنر گفت "من هم این‌نگرانی را دارم و میترسم اگر ترتیب خروج شاه را از آمریکا بدهیم، ایرانیها بتصور اینکه ما آنها را از جایزه‌ای که میخواستند محروم کرده‌ایم بفکر انتقامجویی بیفتند و گروگانها را بقتل برسانند."

ونس گفت "بهرحال اگر خروج شاه از آمریکا به حل این مسئله کمک کند او تا یکی دو هفته دیگر میتواند به مکزیک بازگردد. چون تا آنجائیکه من اطلاع دارم معالجه او در نیویورک تا هفته آینده تمام خواهد شد."

برژینسکی که از ادامه بحث درباره شاه ناراحت بنظر میرسید بالاخره وارد این بحث شد و خطاب به کارتر گفت "آقای رئیس‌جمهور، بی‌پرده بگویم که من ادامه این بحث را درباره وادار ساختن شاه به خروج از آمریکا نامناسب و منزجرکننده میدانم. من از ابتدا براین عقیده بوده‌ام که ما نباید موضوع مسافرت شاه را به آمریکا بصورت یک مسئله برای خود درآوریم. حالا که او به دلائل انسانی و برای معالجه بیماری خود به آمریکا آمده شما چگونه راضی میشوید که او را برای جلب رضایت چند نفر... از آمریکا اخراج کنید. آیا خمینی این عمل شما را دلیل دیگری برضعف تلقی نخواهد کرد؟"

کارتر از این حرف برژینسکی برآشفته شد و گفت "اینجا مسئله ضعف یا اصول اخلاقی مطرح نیست. شاه در مکزیک بوده و برای معالجه به او اجازه مسافرت به آمریکا داده شده و حالا که معالجه‌اش تمام شده است میتواند به مکزیک برگردد. او خودش هم باید موقعیت و مشکلات ما را درک کند. من هم با عقیده فریتز (ماندیل) موافقم که تا زمانیکه شاه در نیویورک است این مشکل حل نخواهد شد."

برژینسکی دیگر چیزی نگفت و کارتر به ونس دستور داد راجع به جریان معالجه شاه و اینکه کسی میتواند مسافرت کند تحقیق نماید.

چند دقیقه بعد کارتر با هلی‌کوپتر خود به کمپ‌دیوید بازگشت و من هم بعد از ظهر همانروز برای پیوستن به خانواده خود که برای تعطیلات شکرگزاری به کمپ‌دیوید رفته بودند به آنجا حرکت کردم. دلم میخواست چند روزی از فکر خمینی و کندی راحت باشم، ولی وقتی که بمیان افراد خانواده خود رفتم دیدم صحبتی جز مسئله گروگانها و خمینی نیست. بچه‌ها شوخی‌های بی‌مزه‌ای را که در این‌باره درست شده بود تکرار میکردند، ولی "جی" دوازده ساله جدی‌تر



بود و از من می پرسید "چرا رئیس جمهور کاری نمی کند؟"

بشوخی گفتم "تو فکر میکنی که رئیس جمهور چه کاری میتواند بکند؟"

جی گفت "خیلی ساده... ایران را بمباران کند و اینها را از روی زمین بردارد!.. خیلی از رفقای من در مدرسه میگویند کارتر عرضه هیچ کاری را ندارد!"

من نمیدانستم که چه جوابی به او بدهم... حرفهای جی شبیه همان حرفهایی بود که برزیلینسکی در دفتر من از روی اظهارات خمینی می خواند. خمینی حتی افکار بچه مدرسه های آمریکا را هم تحت تاثیر خود قرار داده بود.

روز شکرگزاری ۱۹۷۹ (چهارم آذر ۱۳۵۸)

دیر از خواب بیدار شدم و قبل از هر چیز در کنار آتش به خواندن روزنامه های صبح مشغول شدم. پس از سه هفته که از ماجرای گروگانگیری میگذشت هنوز صفحات اول روزنامه ها پر از اخبار مربوط به گروگانها و حوادث ایران بود. وقتی که مادرم از خواب بیدار شد اولین سؤال او هم این بود که "از گروگانها چه خبر؟"

در این روز شکرگزاری هم افکار همه ما متوجه گروگانها بود. از پشت پنجره منظره زیبای کمپ دیوید را تماشا میکردم. کارتر و بانوی اول آمریکا تازه از دوو پیاده روی روزانه خود بازگشته بودند. ولی یقین دارم که در این گردش و پیاده روی فکر راحتی نداشتند.

کارتر و همسرش کمپ دیوید را خیلی دوست داشتند و حداقل هر دو هفته یکبار به آنجا می آمدند. من یکبار پیش خود حساب کردم که خانواده رئیس جمهوری تقریباً یکسال تمام در کمپ دیوید بسر برده اند. خوشبختانه خبرنگاران وسائل ارتباط جمعی این حساب را نکرده بودند، وگرنه سوژه خوبی برای آنها بود.

در مراسم شکرگزاری خانواده کارتر و خانواده های چند تن از همکاران رئیس جمهوری دور هم جمع بودند. پیش از آغاز مراسم کارتر همه را دعوت به سکوت کرد و دعای مخصوص روز شکرگزاری را خواند که در پایان آن ضمن شکرگزاری از پروردگار برای آزادی و سلامت ما سلامتی و آزادی سریع گروگانها از درگاه خداوند مسئلت شده بود.

جمعه ۳۰ نوامبر ۱۹۷۹ (۹ آذر ۱۳۵۸)

شاه سلامت خود را بازیافته و آماده بازگشت به مکزیک بود که خبر تکان دهنده ای از مکزیک دریافت داشتیم: وزارت خارجه مکزیک از دادن ویزای سفر به شاه خودداری کرده بود!

کارتر از شنیدن این خبر سخت برآشفته شد و گفت لوپز پورتیلو (رئیس جمهوری مکزیک) یک دروغگوست! این اولین باری بود که از زبان کارتر درباره رئیس یک کشور خارجی دوست چنین کلمه ای را می شنیدم.

کارتر افزود "من تمیذام این کار آنها چه دلیلی جز ناراحت کردن ما داشته است... شاید هم میخواهند با خودداری از پذیرفتن شاه در میان کشورهای جهان سوم موقعیت بهتری پیدا کنند!". رئیس جمهوری سپس خطاب به ونس گفت "هرچه زودتر با کشورهای دوست ما تماس بگیر و فعلاً تمام وقت خودت را صرف یافتن پناهگاهی برای شاه بکن؟"

ونس بیدرتنگ برای اجرای دستور رئیس جمهوری به وزارت خارجه بازگشت و تا ظهر آنروز تلگرافات متعددی به پایتخت های کشورهای دوست در سراسر جهان مخابره شد. از سفرای آمریکا در این کشورها خواسته شده بود که با دولت های محل ماموریت خود تماس گرفته از آنها بپرسند "آیا این لطف را در حق آمریکا میکنید که با پذیرفتن شاه سابق ایران در کشورتان به آزادی گروگانهای آمریکائی کمک کنید؟"

پس از دو روز تلاش و پیگیری ونس گزارش داد که بیشتر کشورها این تقاضا را صریحاً رد کرده اند و بعضی هم جوابهای دوپهلو داده اند که در حکم رد مودبانه است. فقط مصر حاضر شده است که شاه را بپذیرد و سادات حاضر است شخصاً شاه را به کشور خود دعوت نماید.

شاه قرار بود روز یکشنبه دوم دسامبر از بیمارستان نیویورک مرخص شود. کارتر بعنوان یک راه حل موقتی پیشنهاد کرد که شاه به مرکز نظامی آمریکا در لاکلند (تگزاس) منتقل شود و تلاش برای یافتن پناهگاهی برای او ادامه یابد. کارتر مشاور حقوقی خود کاتلر را که با شاه سابقه آشنائی داشت مامور کرد در بیمارستان به عیادت شاه برود و ضمن دعوت شاه به لاکلند به او اطمینان بدهد که در آنجا از امکانات کافی برای ادامه معالجه خود برخوردار خواهد شد. شاه چاره ای جز قبول این دعوت نداشت و روز دوم دسامبر با همراهان خود

عازم لاکلند شد.

سه شنبه ۱۱ دسامبر ۱۹۷۹ (۲۰ آذر ۱۳۵۸)

روز بسیار سرد و خشکی بود و با کمی تاخیر در اتومبیل خود بطرف کاخ سفید حرکت میکردم. مامورین اطلاعاتی کاخ سفید از رادیو اتومبیل بمن پیغام دادند که رئیس‌جمهوری می‌خواهد شما را ببیند. بمحض ورود به کاخ سفید به دفتر ایشان بروید.

بیش از سیزده سال بود که با کارتر کار میکردم و روابط ما از مرز رئیس و مرئوس گذشته و به رفاقت و دوستی رسیده بود. با وجود این هر وقت اینطور و با نوعی شتابزدگی از طرف او احضار میشدم قلم فرو می‌ریخت و احساس میکردم مشکلی پیش آمده است.

چند دقیقه بعد مامور اطلاعاتی کاخ سفید دوباره بوسیله رادیو سراغ مرا گرفت و از راننده پرسید چه‌قدر با کاخ سفید فاصله دارد. راننده جواب مامور اطلاعاتی را داد و بعد رو بمن کرده گفت "آقای جوردن پرزیدنت کارتر خیلی برای دیدن شما عجله دارد".

گفتم "همین‌طور است، ولی فکر نمی‌کنم خیر خوشی برای من داشته باشد". بمحض ورود به کاخ سفید را در دفترم انداخته شناهان بطرف دفتر رئیس‌جمهوری رفتم. کارتر در پشت میز خود در اطاق بیضی شکل نشسته بود و کاغذی را می‌خواند. وقتیکه وارد اطاق شده و سلام کردم کارتر سر را از روی کاغذی که می‌خواند برداشته بساعت خود نگاه کرد و گفت "عصر بخیر آقای جوردن - تقریباً ساعت نه و چهل و پنج دقیقه است!"

البته این اولین باری نبود که رئیس‌جمهوری دیرآمدن مرا بمن تذکر میداد. کارتر این مشکل را با بعضی از همکاران دیگر خود هم داشت، زیرا خود او همیشه صبح زود پشت میز کارش حاضر میشد و کمتر کسی میتوانست در این ساعت خود را به دفتر کارش برساند.

بشوخی گفتم "آقای رئیس‌جمهور، فکر میکنم مردم آمریکا از اینکه حداقل یکی از اعضای کاخ سفید خواب راحتی میکند ناراضی نباشند. اگر خود شما هم هشت ساعت در شبانه‌روز می‌خوابید خیلی از مشکلات پیش نمی‌آمد." کارتر تبسمی کرد ولی بلافاصله قیافه‌ای جدی بخود گرفت و گفت "من

امروز از ونس گزارشی درباره مسئله شاه و مشکل یافتن کشوری که به او پناه بدهد دریافت کردم. او بهر دری زده نتیجه‌ای بدست نیاورده و جز مصر هیچ کشوری حاضر به پذیرفتن شاه نیست. در این مورد با غربال (سفیر مصر در آمریکا) و مبارک (معاون سادات) مذاکره کردم، آنها هم میگویند سادات بیشتر روی احساسات و عواطف شخصی خود می‌خواهد شاه را بمصر دعوت کند و مسافرت شاه به مصر مشکلاتی برای او بوجود خواهد آورد. مخالفت مکزیک با مراجعت شاه به آن کشور سایر کشورها را هم به تامل واداشته است. کشورهای اروپائی هم که شاه علاقمند است به آنجا برود هم روابطی با ایران دارند و محتاج نفت ایران هستند و هم میترسند برای دیپلماتها و اتباع خودشان در ایران خطری پیش بیاید.

در تمام مدتی که رئیس‌جمهوری صحبت میکرد من پیش خود فکر میکردم این مطالب چه ارتباطی به کار من دارد و برای حل این مسئله چه کاری از دست من برمی‌آید تا اینکه کارتر سر صحبت را باز کرد و گفت "ما باید هرطوری شده راهی برای خروج شاه از آمریکا پیدا کنیم، آیا شما نمیتوانید با توریکس درباره این موضوع صحبت کنید و موافقت او را برای مسافرت شاه به پاناما بگیرید؟".

سؤال کارتر برای من غافلگیرکننده بود. هم از این نظر که چرا پاناما را برای اقامت شاه در نظر گرفته‌اند و هم از این جهت که من چه نقشی در این میان میتوانم بازی کنم. درست است که من در جریان مذاکرات مربوط به عقد قرارداد کانال پاناما خیلی به ژنرال عمر توریکس مرد نیرومند پاناما نزدیک شده و محبت و علاقه او را بخود جلب کرده بودم، ولی این دوستی کوتاه مدت و مصلحتی برای حل چنین مشکلی کفایت نمی‌کرد.

در پاسخ سؤال رئیس‌جمهوری گفتم "من میدانم تا چه اندازه میتوانم نظر توریکس را برای پذیرفتن شاه جلب کنم. بعلاوه موضوع را باید از دید پانامائی‌ها و منافع خود آنها بررسی کرد".

کارتر گفت "پاناما قبل از رفتن شاه به مکزیک و پیش از ماجرای گروگانگیری هم حاضر به پذیرفتن شاه شده بود و هنوز هم ممکنست این آمادگی را داشته باشد. پاناما به نفت ایران وابسته نیست و فکر نمیکنم حتی سفارتخانه‌ای در ایران داشته باشد".

من گفتم "ولی این نکته را هم در نظر بگیرید که کشتی‌های تجارتنی و نفتکش زیادی در دنیا با پرچم پاناما رفت و آمد میکنند و کانال پاناما هم از

نقاط آسیب‌پذیر دنیا است... با وجود این بعید نیست توریخوس فقط برای کمک به رهائی گروگانهای آمریکائی تقاضای ما را رد نکند.

کارتر سکوت کرد و ظاهراً منتظر پیشنهاد من درباره چگونگی تماس با توریخوس و طرح مسئله بود، ولی من هنوز به مشکلات توریخوس فکر میکردم و گفتم "توریخوس احتمالاً با پذیرفتن شاه از طرف گروههای چپ داخلی و بعضی از کشورهای آمریکای لاتین مورد حمله قرار خواهد گرفت و به نوکری آمریکا متهم خواهد شد...".

کارتر گفت "همه این مشکلات را میدانم، ولی اگر توریخوس قصد کمک به ما را داشته باشد این جرات و مردانگی را دارد که همه این مسائل را نادیده بگیرد و با مسافرت شاه به پاناما موافقت کند. اما مسئله مهم اینست که چگونه احساسات توریخوس را در این مورد تحریک کنیم و او را تحت تاثیر قرار دهیم."

ضمن بحث درباره اینکه چگونه توریخوس را تحت تاثیر قرار دهیم رئیس جمهوری گفت او باید اهمیت موضوع را از نظر ما درک کند و بهمین جهت مذاکره تلفنی با او بدترین کار ممکن است. چون موضوع را خیلی مهم تلقی نخواهد کرد و بعلاوه جواب منفی دادن با تلفن هم کار بسیار آسانی است. کارتر سپس با تاکید گفت "هام (مخفف هامیلتون) این موضوع برای ما خیلی اهمیت دارد، اگر توریخوس هم با مسافرت شاه به کشورش موافقت نکند ما ناچاریم شاه را در آمریکا نگاه داریم و بماندن او در اینجا هیچ مشکلی حل نخواهد شد... تو باید شخصا به پاناما بروی و این کار را حضوری با توریخوس حل کنی."

من در حالیکه سعی میکردم ناراحتی و هیجان خود را پنهان کنم گفتم هر کاری از دستم برآید خواهم کرد. کارتر گفت از نظر او هیچ کاری مهمتر و فوری‌تر از مسافرت من به پاناما نیست و تاکید کرد هرچه زودتر به پاناما حرکت کنم. رئیس‌جمهوری در ضمن متذکر شد که این ماموریت کاملاً سری است و اگر این موضوع فاش شود (بخصوص اگر توریخوس تقاضای ما را رد کند) خیلی به‌حیثیت آمریکا لطمه خواهد خورد.

با توجه به توصیه کارتر موضوع ماموریت و مقصد خود را حتی از منشی محرم و مورد اعتماد خود الثانور هم پنهان نگاه داشتم و به او گفتم من برای ماموریتی از طرف رئیس‌جمهوری به خارج میروم ولی هیچکس نباید از این موضوع مطلع شود. بعد تلفن قرمز رنگ خود را که برای مکالمات محرمانه و خصوصی از آن استفاده میکردم و میدانستم که از خطر کنترل و ضبط مصون است برداشتم و

از هارولد براون وزیر دفاع خواستم یک هواپیمای جت نظامی کوچک برای مسافرت بطرف "جنوب" در اختیار من بگذارد. در مسافرتها عادی من همیشه در قسمت توریستی هواپیماهای مسافربری برای خود جا رزرو میکردم، ولی در این ماموریت نمیتوانستم از هواپیماهای تجارتي استفاده کنم.

بعد از تهیه مقدمات سفر به "آمبلر - موس" سفیرمان در پاناما تلفن کردم و از او خواستم یک وقت ملاقات خصوصی برای من از ژنرال توریخوس بگیرد. به آمبلر گفتم که نمیتوانم درباره جزئیات موضوع توضیح بدهم، فقط ضمن تقاضای تعیین وقت از ژنرال به او بگویم که پیغام مهمی از طرف رئیس جمهوری برای او دارم. زمان تقریبی ورود خود را به پاناما به آمبلر اطلاع دادم و تاکید کردم که موضوع این مسافرت و ملاقات من با ژنرال باید کاملاً محرمانه بماند.

گفتگوی تلفنی من با پاناما تازه تمام شده بود که ماندیل (معاون رئیس جمهوری) بدون اطلاع قبلی وارد اتاق من شد و درباره برنامه مبارزات انتخاباتی آینده ستوالاتی از من کرد. به ماندیل گفتم که متأسفانه آمادگی پاسخ به این ستوالات را ندارم. چون برای انجام یک ماموریت محرمانه از طرف رئیس‌جمهوری عازم پاناما هستم.

کارتر به معاون خود از هر جهت اعتماد داشت و بهمین دلیل لازم نبود موضوع مسافرت من از او هم پنهان نگاهداشته شود. ماندیل از اینکه رئیس جمهوری به پیشنهاد او توجه کرده و در فکر چاره‌ای برای خروج شاه از آمریکا است خوشحال شد و گفت امیدوارم رفتن شاه از آمریکا راه را برای حل مشکل گروگانها باز کند و آنها تا کریسمس نزد خانواده‌های خود برگردند. ماندیل افزود "کریسمس نقطه عطفی است و اگر تا آن تاریخ هم گروگانها آزاد نشوند خشم مردم آمریکا دامنگیر خود ما هم خواهد شد."

پس از خداحافظی با ماندیل با عجله به خانه رفتم و چمدان کوچکی برای خود بسته عازم فرودگاه نظامی "آندروز" شدم. هواپیما منتظر من بود و ساعتی بعد بسوی پاناما پرواز میکردم.

پس از سوار شدن به هواپیمانگرانی شدیدی از اینکه راز سفر سری من قبل از انجام این ماموریت فاش شود بر من غلبه کرد. پیش خود گفتم اگر خلبان یا یکی از خدمه این هواپیما موضوع مسافرت مرا فاش کند و قضیه پیش از انتقال شاه به پاناما برملا شود چه پیش خواهد آمد؟ وقتی که این خبر به تهران برسد

هیچ بعید نیست که اولتیماتوم تازه‌ای به ما داده شود و تهدیدمان کنند که اگر شاه را به پناهگاه تازه‌ای منتقل کنیم گروگانها را خواهند کشت!... با این خیالات نگران‌کننده کاغذی گرفتم و روی آن خطاب به خلبان هواپیما نوشتم "جناب سرهنگ. من برای انجام یک ماموریت سری و حساس از طرف رئیس جمهوری به پاناما میروم و موفقیت این ماموریت تا حدود زیادی به سری بودن و فاش نشدن آن بستگی دارد. امیدوارم که هیچکس جز شما و خدمه این هواپیما از موضوع مسافرت من مطلع نشود. هامیلتون جوردن".

خلبان نامه را خواند و امضاء کرد و آنرا برای ملاحظه و امضاء برای کلیه خدمه هواپیما فرستاد. چند دقیقه بعد نامه مرا با امضای خلبان و خدمه هواپیما برای خود من فرستاد و تا پایان سفر هیچکس ستوالی درباره موضوع این مسافرت از من نکرد.

پس از رفع نگرانی درباره این موضوع بفرآیند چگونه موضوع را با ژنرال توریکوس در میان بگذارم تا بتوانم موافقت او را با انتقال شاه به پاناما جلب کنم. کاغذی برداشتم و خطی وسط آن کشیدم و دلائل احتمالی موافقت یا مخالفت توریکوس را با مسافرت شاه به پاناما در طرفین این خط نوشتم.

در ستون مثبت دلائل امیدواری خود را درباره امکان پذیرفتن شاه به پاناما از طرف توریکوس شرح زیر یادداشت کردم:

۱- توریکوس ممکنست بخاطر کمک به کارتر و عواطف شخصی نسبت به او با پذیرفتن شاه به پاناما موافقت کند. کارتر با انعطاف در قبول شرایط پاناما برای امضای قرارداد مربوط به آینده کانال پاناما به تحکیم موقعیت توریکوس کمک زیادی کرد و حالا فرصتی برای تحکیم این دوستی پیش آمده بود.

۲- حفظ روابط نزدیک و دوستانه با آمریکا، از نظر سیاسی و اقتصادی برای پاناما حائز اهمیت زیادی بود و پاناما میتواند با تحکیم این روابط از موقعیت برتری در آمریکای مرکزی برخوردار شود.

۳- پذیرفتن شاه در پاناما و جنجال سیاسی که در اطراف آن برپا میشد توجه افکار عمومی مردم جهان را بطرف پاناما و شخص توریکوس جلب میکرد و ژنرال عاشق جنجال‌های سیاسی بود.

۴- سابقه پاناما در پذیرفتن پناهندگان سیاسی هم از نکات مثبت و امیدوارکننده در این ماجرا بود. پاناما بیش از هر کشور دیگر آمریکای لاتین در گذشته از پناهندگان خارجی استقبال کرده و در مورد شاه نیز میتواند از

همین سابقه و سنت پیروی کند.

اما در ستون منفی هم دلائلی بشرح زیر درباره امکان رد تقاضای ما از طرف پاناما نوشته بودم:

۱- منافع دریانوردی پاناما ممکنست با پناه دادن به شاه آسیب ببیند. بسیاری از کشتی‌های تجارتي و نفتکش دنیا با پرچم پاناما در دریاها حرکت میکنند و با پذیرفتن شاه در پاناما ممکنست در معرض تهدید قرار بگیرند.

۲- خطر خرابکاری در کانال پاناما که یک آبراه حیاتی برای پاناما و دنیاست رهبر نظامی پاناما را در مورد پذیرفتن شاه به تامل و خواهد داشت.

۳- مشکلات سیاسی که حضور شاه در پاناما برای خود توریکوس بوجود خواهد آورد. گروههای چپ و عناصر ضدآمریکائی در پاناما و کشورهای دیگر آمریکای لاتین رهبران پاناما را متهم خواهند کرد که آلت دست آمریکا شده و به منافع آمریکا خدمت میکنند.

۴- لطمه‌ای که حضور شاه در پاناما به موقعیت این کشور در جهان سوم خواهد زد. توریکوس تاکنون توانسته است ضمن حل اختلافات خود با آمریکا و برقراری روابط دوستانه با جهان غرب موقعیت خود را در میان کشورهای جهان سوم و حتی ممالک تندرو آمریکای لاتین مانند کوبا حفظ کند و کارتر و فیدل کاسترو را در یک زمان "دوستان خوب" خود بنامد. آیا توریکوس حضور شاه را در پاناما برای موقعیت خود در کشورهای جهان سوم زیان بخش تشخیص نخواهد داد؟

در مقایسه دو ستون مثبت و منفی، بار ستون منفی را سنگین‌تر یافتیم. با وجود این امید من به روحیه خاص نظامی و غیرقابل پیش‌بینی شخص توریکوس بود و فکر میکردم با همه عوامل منفی که در این معادله به چشم می‌خورد در حل این مشکل به "دیکتاتور پاناما" بیش از "متحدین" خود در سایر نقاط جهان میتوانیم امیدوار باشیم، زیرا متحدین ما در موارد متعدد نشان داده‌اند که جز به منافع خاص خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند.

پس از توقف کوتاهی در پایگاه هوایی "هومستد" فلوریدا و یک پرواز چهار ساعته به پاناما ساعت ۹ و چهل و پنج دقیقه شب به فرودگاه پاناما رسیدیم. آمبلرموس در فرودگاه منتظر من بود بمحض اینکه در اتومبیل نشستیم گفت با ژنرال توریکوس صحبت کرده و او همین امشب منتظر من است.



وقتی که شروع به صحبت کردم و خواستم موضوع و دلیل مسافرت خود را به آمبلر بگویم او گفت "بگذار من حدس بزنم. شما برای ترتیب مسافرت شاه به پاناما به اینجا آمده‌اید!"

از تیزهوشی آمبلر متحیر شدم و گفتم حدس شما درست است، حالا حدس بزنید آیا ژنرال توریکوس با تقاضای من موافقت خواهد کرد یا نه.

آمبلر گفت به این موضوع خوشبین است و با تجاربی که از اخلاق و روحیات توریکوس داشت بمن گفت که چطور با او صحبت کنم تا زودتر به نتیجه برسم.

توریکوس در نقاط مختلف پاناما هشت تا ده خانه برای اقامت خود داشت که بعضی از آنها ملک شخصی او و بعضی متعلق به دوستانش بود. معمولا کمتر کسی میدانست که او در کدامیک از این خانه‌ها اقامت دارد و یکبار وقتی علت این کار را از او پرسیدم گفت "من میخواهم در همه‌جای پاناما از احوال و افکار مردم باخبر باشم!" و بعد بشوخی گفت "با این کار دشمنان من هم سردرگم میشوند... وقتیکه آنها نمیدانند من کجا هستم چطور میتوانند مرا ساقط کنند؟!"

اتومبیل ما در مقابل یک ساختمان مدرن بسبک اسپانیولی در یک خیابان ساحلی پاناماسیتی توقف کرد و من در زیر نور مهتاب خانه "روری-گونزالس" یکی از بازرگانان معروف پاناما و دوست نزدیک توریکوس را شناختم. من قبلا در جریان امضای قرارداد کانال پاناما در همین خانه چندبار با توریکوس ملاقات و مذاکره کرده بودم.

وقتیکه وارد خانه شدیم، توریکوس با یک شلوار سفید و پیراهن سفید گلدوزی شده مخصوص پاناما در حالیکه گیلان مشروب بدست داشت از ما استقبال کرد. "چوچو مارتینز" محافظ مخصوص و مترجم او هم همراهش بود. چوچو علاوه بر اینکه به چند زبان مسلط بود شعر هم میگفت و درباره مارکسیسم مطالعات زیادی داشت.

برای اینکه محبت و دوستی توریکوس را در روزهای مذاکره برای انعقاد قرارداد کانال پاناما بیاد او بیاورم او را با همان عنوان دوستانه و خودمانی "پاپا ژنرال" که در آنروزها در مذاکرات خصوصی با او بکار میبردیم خطاب کردم و با اشاره به "چوچو" به شوخی گفتم "پاپا ژنرال باز هم که این کمونیست دوروبر شما پرسه میزند!"

چوچو با کمی ناراحتی این حرف مرا برای ژنرال ترجمه کرد و بعد خطاب

به من گفت "ژنرال میگوید نگران نباشید او کمونیست خود من است!"

صحبت ما از خاطرات گذشته و تحولات پاناما و تفویض مقام ریاست جمهوری از طرف ژنرال توریکوس به یک رهبر غیرنظامی (پرزیدنت رویو) آغاز شد و من در پی فرصت مناسبی برای طرح مسئله اصلی بودم که خود ژنرال با یک سؤال کار مرا آسان کرد و گفت "آقای جوردن. حالا بمن بگوئید چه مسئله مهمی شما را این وقت شب به پاناما کشانده است؟"

من سخن خود را چنین آغاز کردم: "آقای ژنرال. پرزیدنت کارتر از من خواسته است که بطور خصوصی بدیدن شما بیایم و مشکلی را که ما با آن مواجه هستیم و شخص شما میتواند در حل آن بما کمک کنید مطرح نمایم. شما از گرفتاری بزرگ ما در مسئله گروگانها آگاهید. پرزیدنت کارتر معتقد است تا زمانیکه شاه در آمریکاست حل این مسئله امکان پذیر نیست. خود شاه هم این موضوع را درک میکند و حاضر است آمریکا را ترک کند. اما مسئله ما یافتن کشوری است که در این شرایط به او پناه بدهد. همه کشورهایی که خود او مایل است به آنجا برود، از جمله سوئیس و اتریش و انگلستان پس از گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران از پذیرفتن او خودداری کرده‌اند. طی دو هفته گذشته رئیس جمهوری و وزیر خارجه آمریکا در تلاش یافتن پناهگاهی برای او در چهار گوشه جهان بوده‌اند، ولی جز مصر هیچ کشوری حاضر به پذیرفتن او نشده و پرزیدنت کارتر بعلت مشکلاتی که حضور شاه در مصر برای سادات بوجود خواهد آورد با رفتن او به مصر موافق نیست."

توریکوس سری بعلمت تصدیق تکان داد و گفت در این مورد حق با پرزیدنت کارتر است.

دقت و توجه ژنرال به سخنان من تشویق کننده بود. لذا با جرئت بیشتری سخن خود را دنبال کرده و در حالیکه مستقیما به چشمان توریکوس خیره شده بودم گفتم "آقای ژنرال بدینسان تمام راهها بروی ما بسته شده و اکنون پرزیدنت کارتر مرا نزد شما فرستاده است تا بداند آیا شما میتوانید در حل این مشکل بما کمک کنید و تا زمانیکه مسئله گروگانها حل نشده شاه را در پاناما بپذیرید؟"

توریکوس که تا اینموقع خم شده و بدقت به سخنان من گوش میداد پس از طرح این سؤال به پشتی صندلی خود تکیه داد و در حالیکه چشمانش را بسته و به سیگار برگی که فیدل کاسترو برایش فرستاده بود پک میزد بفکر فرورفت. من

نمیتوانستم افکار او را در این لحظه‌ها بخوانم، ولی قلبم بشدت می‌زد و هر ثانیه برای من چون دقایقی طولانی سپری میشد، تا اینکه ژنرال بالاخره از تفکرات خود فارغ شد و با صدای آهسته و کلمات شمرده چنین گفت:

"هامیلتون، این بحران در درجه اول یک مسئله مربوط به آمریکا است و کسانی که در تهران به گروگان گرفته شده‌اند آمریکائی هستند. از سوی دیگر باید قضیه را از بعد جهانی آن و مسئولیتی که برعهده جامعه بین‌المللی است بررسی کرد. اگر قرار باشد سفارتخانه هر کشوری بهمین سادگی مورد حمله قرار گیرد و کارکنان آن باسارت درآیند درآینده هیچ دیپلماتی در هیچ نقطه جهان مصونیت نخواهد داشت و اساس مناسبات بین‌المللی متزلزل خواهد شد. شما میتوانید به پرزیدنت کارتر بگوئید که ما حاضریم به شاه در اینجا پناه بدهیم. ما کشور کوچک ولی سربلندی هستیم و اگر بتوانیم سهمی ولواندک در حل این مشکل ایفا کنیم خوشحال خواهیم شد."

وقتی که سخن ژنرال به اینجا رسید میخواستم از شادی فریاد بکشم. بالاخره برای شاه سرگردان پناهگاهی پیدا شده بود و شاید خروج او از آمریکا راه حل مسئله گروگانها و آزادی آنها را هم باز میکرد. ماهها وقت کابینه و شورای امنیت ملی آمریکا صرف بحث درباره مسئله مسافرت شاه به آمریکا شده بود، و حالا ژنرال توریکس در عرض چند ثانیه و در فاصله دو پک سیگار برگش تصمیم خود را گرفت.

من توریکس را تا آن لحظه بعنوان یک دیکتاتور می‌شناختم، ولی از آن لحظه بعد احترام عمیقی نسبت به این مرد در خود احساس کردم: همه قدرتهای بزرگ جهان، با همه سابقه دوستی با شاه و ستایش و تکریمی که در گذشته از او میکردند حاضر به پناه دادن او نشده بودند، ولی رهبر این کشور کوچک بی آنکه هیچگونه سابقه دوستی و رابطه‌ای با شاه داشته باشد او را می‌پذیرفت. موافقت توریکس با انتقال شاه به پاناما برای من هم موفقیت بزرگی بود. این اولین ماموریت مهم دیپلماتیک من بود که در آن توفیق پیدا کرده بودم و از اینکه توانستم خدمت بالارزشی به رئیس خود بکنم احساس غرور میکردم.

از ژنرال بگرمی تشکر کردم و گفتم امیدوارم روزی بتوانیم این لطف و محبت او را جبران کنیم. توریکس گفت آزادی گروگانهای شما برای جبران همه چیز کافی است.

صحبت‌های ما بطور خصوصی و در یک اتاق دربسته صورت میگرفت. آمبلر موس سفیر ما در سالن مجاور نشسته بود. توریکس گفت برویم این خبر را به آمبلر هم بدهیم. این اولین باری است که من میتوانم خبری درباره مسائل مربوط به آمریکا به او بدهم.

آمبلر وقتی خبر موافقت ژنرال را با انتقال شاه به پاناما شنید باخوشحالی از جای خود برخاست و جام خود را بسلامتی پاناما و توریکس بلند کرد. ژنرال هم جام خود را بلند کرد و باخنده بلندی گفت "بسلامتی هدیه کریسمس پسر هامیلتون و پرزیدنت کارتر!"

توریکس سپس گفت حالا تاریخ مسافرت شاه را به من بگوئید تا ترتیب اسکان او را بدهم. من گفتم "ژنرال با موافقت شما نصف کار انجام شده است. حالا من میخواهم اجازه بدهید از طرف شما شاه را به پاناما دعوت کنیم. من باید برای ترتیب این کار به لاکلند تکراس بروم و ضمن ارائه دعوت محبت آمیز شما اطلاعاتی درباره پاناما در اختیار شاه بگذارم."

توریکس این تقاضای مرا هم پذیرفت. گفتم ژنرال حالا اگر اجازه بدهید میخواهم از تلفن شما برای تماس با واشنگتن استفاده کنم و پرزیدنت کارتر را از این خبر خوش آگاه سازم.

توریکس گفت از تلفن اطاق خوابش استفاده کنم، ولی تذکر داد که بهتر است با احتیاط و در پرده صحبت کنم چون فعلا نباید این موضوع فاش شود. من از این تذکر ژنرال شگفت زده شدم و پیش خود گفتم آیا توریکس نگران استراق سمع تلفن‌های خود از طرف سازمان‌های جاسوسی آمریکا و شوروی است؟

اپراتور کاخ سفید گوشی را برداشت و وقتی گفتم میخواهم با پرزیدنت کارتر صحبت کنم گفت رئیس‌جمهوری خوابیده است. گفتم بیدارش کنید موضوع مهمی است که هم‌اکنون باید با اطلاع او برسانم. چند ثانیه بعد کارتر گوشی را برداشت و با عذرخواهی از اینکه بیدارش کرده‌ام گفتم "آقای رئیس‌جمهور من از جنوب از خانه دوستان صحبت می‌کنم. خوشحالی به اطلاعاتتان برسانم که ایشان هدیه ما را پذیرفته است!" کارتر با صدای هیجان زده‌ای گفت "خدا را شکر. راحت شدم. من تمام روز در این فکر بودم که اگر جواب او منفی باشد چه باید بکنیم؟"

گفتم "من هم خیلی خوشحالم، ولی هنوز کارمان تمام نشده است. ما باید دوست دیگرمان را هم قانع کنیم که به اینجا بیاید. میدانید که او به

جاهای دیگری نظر دارد و این کشور را خوب نمی‌شناسد. من فکر میکنم که باید شخصا به تکراس بروم و او را بقبول دعوت دوستان قانع کنم. بهتر است در این مورد وقت تلف نکنیم، چون هرچه این قضیه بطول بیانجامد خطر درز کردن آن به مطبوعات و رسانه‌های خبری بیشتر است.

کارتر با پیشنهاد من موافقت کرد و گفت هرچه زودتر بطرف تکراس حرکت کنم و پرسید آیا کمکی برای تسریع در حل این مسئله از او ساخته است یا نه.

گفتم بهترین کمکی که میتواند بمن بکند اینست که کاتلر مشاور حقوقی خود را صبح فردا به تکراس بفرستد تا باتفاق با شخص مورد بحث ملاقات کنیم. در توضیح این تقاضا گفتم ممکنست "او" با حرفهای جوان سی و چهارساله‌ای که او را بدرستی نمی‌شناسد قانع نشود. بهتر است مردی جاافتاده که با وی آشنائی قبلی دارد در این گفتگو شرکت داشته باشد.

کارتر گفت "فکر خوبی است. من همین حالا به کاتلر تلفن میکنم و میگویم فردا صبح خودش را به تکراس برساند، حالاگوشی تلفن را به ژنرال بدهید تا شخصا از او تشکر کنم".

ژنرال را از اطاق مجاور صدا کردم و گفتم پرزیدنت کارتر میخواهد با او صحبت کند. گفتگوی آنها کوتاه بود و از پاسخهای ژنرال معلوم بود که کارتر بگرمی از او تشکر میکند.

وقتی صحبت کارتر و توریخوس تمام شد از ژنرال اجازه خداحافظی خواستم و گفتم میخواهم همین امشب به تکراس پرواز کنم. توریخوس گفت چرا شب را نزد ما نمی‌مانی فردا صبح هم میتوانی حرکت کنی. گفتم ولی ژنرال من میخواهم این کار هرچه زودتر تمام شود. اگر امشب حرکت کنم صبح به تکراس خواهم رسید و شاید قبل از ظهر بتوانم شاه را ملاقات کنم و کار را فیصله دهم.

در حدود نیم ساعت دیگر هم نزد ژنرال ماندم و در این مدت درباره محل اقامت شاه در پاناما و ترتیبات امنیتی برای حفظ جان او با توریخوس صحبت کردم. ژنرال چند جا را برای اقامت شاه پیشنهاد کرد و گفت بنظر او یکی از جزایر نزدیک پاناماسیتی و خانه‌ای در یک نقطه کوهستانی از لحاظ امنیتی مناسبتر از جاهای دیگر است. توریخوس همچنین گفت "اگر شاه مایل باشد میتواند چند نفر از نزدیکان خود را به پاناما بفرستد و ما آنها را تحت پوشش یک هیئت تجارتنی و توریسنی به نقاط مورد نظر خواهیم برد تا یکی از

آنها را برای اقامت شاه انتخاب کنند.

چهارشنبه و پنجشنبه ۱۲ و ۱۳ دسامبر ۱۹۷۹ (۲۱ و ۲۲ آذر ۱۳۵۸)

پس از یک پرواز نسبتا طولانی و خسته‌کننده صبح زود در فرودگاه پایگاه هوایی لاکلند بزمین نشستیم. "استیو - آکسن" فرمانده پایگاه در پای هواپیما از من استقبال کرد و باتفاق به قسمت افسران پایگاه حرکت کردیم. به او گفتم که در نظر داریم شاه را به پاناما منتقل کنیم و حالا آمده‌ام تا موافقت خود او را برای این مسافرت جلب کنیم. آکسن که در ده روز گذشته بر مراقبت‌های پزشکی از شاه نظارت داشت و شخصا چندبار با او ملاقات کرده بود گفت تا آنجائیکه اطلاع دارد همسر شاه و مشاور آمریکائی او "رابرت - آرماتو" در او نفوذ زیادی دارند و در تصمیم او موثر خواهند بود.

در حدود بیست و چهار ساعت بود که نخوابیده بودم، بهمین جهت فورا به رختخواب رفتم و امیدوار بودم تا رسیدن لوید کاتلر از واشنگتن چند ساعتی بخوابم، ولی نگرانی‌های مختلف خواب را از چشمانم گرفت و ایندفعه از این بیم داشتم که پس از آنهمه تلاش، شاه از پیشنهاد مسافرت به پاناما استقبال نکند. بالاخره کاتلر از واشنگتن رسید و از رختخواب پاشین پریده خود را برای ملاقات شاه آماده کردم.

آکسن اطلاع داد که آرماتو ما را در ملاقات شاه همراهی خواهد کرد. من آرماتو را نمی‌شناختم و از آکسن خواستم اطلاعاتی درباره او بجا بدهد. آکسن شروع کرد "او از افراد مورد اعتماد نلسون را کفلر دوست نزدیک شاه است... و هنوز حرفش را تمام نکرده بود که آرماتو سر رسید. او جوان شیک‌پوشی بود که حرکات تند و عصبی داشت و در نظر اول قابل اعتماد بنظر نمی‌رسید. باوجود این پس از تعارفات اولیه سر صحبت را با او باز کردم و گفتم "بوب. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که تا وقتی شاه در آمریکا است گروگانها آزاد نخواهند شد. خود شاه هم این موضوع را درک میکند و موافقت کرده است که اگر ما جای مناسبی برای او پیدا کنیم آمریکا را ترک کند. خوشبختانه چنین امکانی فراهم شده و ژنرال توریخوس رهبر پاناما او را به کشور خود دعوت کرده است". آرماتو که سعی داشت درباره شاه با احترامات و القاب و عناوین دوران سلطنت او صحبت کند گفت "من تردید دارم که اعلیحضرت این پیشنهاد را